

"به نام خدا"

رساله‌ی دکتری با عنوان:

تجلی حقوق عمومی در شاهنامه

استاد راهنما:

دکتر علی اکبر گرجی ازندریانی

استاد مشاور:

جناب دکتر بیژن عباسی، دکتر حسن امین

دانشجو:

محمد رسولی

دانشگاه تهران

الله أكبر
سبحانه
وآلِهِ
الطَّاهِرِينَ

فهرست:

۴ - مقدمه.....

۷ - کلیات.....

بخش نخست: بررسی حکومت و حاکمان در شاهنامه از منظر

حقوق عمومی..... ۱۳

گفتار نخست: حقوق عمومی چیست؟..... ۱۴

گفتار دوم: مشخصات اصلی حاکم و حکومت:..... ۱۷

الف - اقتدار..... ۱۷

ب - حق و تکلیف..... ۲۴

ج - نظم عمومی..... ۳۶

د - منفعت عمومی..... ۳۹

بخش دوم: بررسی مردم و جامعه در شاهنامه از منظر حقوق

عمومی..... ۵۶

گفتار اول: نقش مردم در پذیرش حکومت و مشروعیت و مقبولیت آن..... ۵۷

گفتار دوم: مردم، جامعه و قانون در شاهنامه..... ۶۸

گفتار سوم: نقش مردم در پیدایش واحد سیاسی..... ۷۰

نتیجه..... ۷۹

مقدمه:

حقوق عمومی به عنوان یک رشته‌ی اصلی و مهم در حوزه‌ی علوم انسانی است. این رشته از علم حقوق در زندگی و سرنوشت همه‌ی افراد جامعه، چه آن افراد بخواهند یا نخواهند، تاثیر دارد. هرکس که در یک واحد اجتماعی به عنوان جامعه‌ی سیاسی حضور دارد، حقوق عمومی با او کار دارد. حقوق عمومی به گونه‌ای رشته‌ی مربوط به عموم جامعه است. آنگاه تاریخ و تاریخ عمومی هر جامعه‌ای نیز سرگذشت مردمان آن جامعه است. حال وقتی که علم حقوق عمومی به جامعه و مردمان آن جامعه مربوط می‌شود و تاریخ هم سرگذشت آن جامعه را بررسی می‌کند می‌توان به راحتی به ارتباط تاریخ و حقوق عمومی پی برد.

شاهنامه نیز یک منبع اصلی تاریخ است که تاریخ ایران را روایت می‌کند. شاهنامه حاصل تلاش فردوسی در دورانی سرشار از آشوب است. سرودن شاهنامه را باید تلاشی آگاهانه در راستای حفظ هویت ایرانی و کوشش در جهت استقرار امنیت اجتماعی، ثبات سیاسی و برقراری حکومت خردمندان دانست.^۱

«شاهنامه‌ی فردوسی یکی از شالوده‌های بازان‌دیشی در متون کهن این مرز و بوم است، به عبارت دیگر شاهنامه فردوسی را نباید تنها از دیدگاه ادبی یا تاریخی مطالعه کرد، زیرا شاعر در این حماسه‌ی بزرگ، مسائل گوناگونی را مطرح کرده و بدین ترتیب آن را از اثری تاریخی یا ادبی صرف بسیار بالاتر برده است.»^۲

شاهنامه یکی از متون جاودان در فرهنگ ماست. این کتاب فرهنگ و هویت ایرانی را در چهار راه حوادث بنیان‌کن، حمل کرده است. از سوی دیگر شاهنامه روایت زندگی و شیوه‌ی اداره‌ی کشور به

۱. منشادی، مرتضی، بررسی چپستی سیاست و کیستی فرمانروا در شاهنامه، پژوهشنامه‌ی علوم سیاسی، تابستان ۱۳۹۱، ص ۱۱۵.
۲. منشادی، مرتضی، پیوند اسطوره و سیاست در شاهنامه تلاش برای بازتولید هویت ملی ایرانیان، فصلنامه‌ی مطالعات ملی، سال یازدهم، سال ۱۳۸۹، ص ۳۸۹.

وسیله‌ی کسانی است که عروج و سقوط ایران را رقم زده اند. از این منظر شاهنامه متنی مربوط به سیاست و حکومت نیز می باشد.^۳

به‌رغم جایگاه رفیع شاهنامه در میان ایرانیان و اهمیت فوق‌العاده‌ی آن از جنبه ادبی، پژوهش‌هایی که چشم‌انداز شاهنامه به سیاست و حکومت را مورد بررسی قرار داده باشند، بسیار اندک است و معمولاً تحقیق در این زمینه‌ها محدود به ویژگی‌های شاه آرمانی در شاهنامه، علل شکل‌گیری نهاد شاهنشاهی، ترسیم خطوط اندیشه‌ی سیاسی می‌باشد. اما به نظر می‌رسد که کم‌تر پژوهشی به طور خاص در پی نشان دادن عناصر حقوق عمومی در شاهنامه باشد.

چرا که عامه‌ی مردم بر این باورند که اساساً حقوق عمومی در ایران با پدیداری نهضت مشروطه ایجاد شد. به چشم خوردن عناصری هم چون حکومت، اقتدار، دولت، جامعه‌ی سیاسی و قدرت سیاسی در شاهنامه حکایت از این واقعیت دارد که اصلی‌ترین عناصر حقوق عمومی از دوران بسیار پیش‌تر از آن چه عموم مردم تصور می‌کنند در ایران وجود داشته است.

این حقیقت بسیار مهمی است که در عصر و دوره‌ای که کمتر نشان از وجود دولت و تمدن و عناصری هم‌چون دموکراسی در جهان به چشم می‌خورد، ایرانیان با دولت‌هایی واجد کار ویژه‌هایی خاص هم‌چون برقراری نظم، حفظ امنیت و...، در حال اداره‌ی سرزمین خود بوده‌اند. اگرچه متأسفانه این مطلب از چشم بسیاری پوشیده مانده است و ما برآنیم که علاقه مندان را متوجه کنیم که اگر بخواهند راجع به حقوق عمومی در ایران کار کنند، آگاه باشند که در حدود نه هزار سال تاریخ حقوق عمومی در دست آنان است که تا هم‌همی عمر نیز می‌تون وقت برای آن صرف کرد و نیازی نیست برای تحقیق در خصوص حقوق عمومی، لزوماً به سراغ انقلاب سال ۱۶۸۸ انگلیس، (موسوم به انقلاب شکوهمند) و یا انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه (موسوم به انقلاب کبیر) و یا برای بحث در خصوص حقوق شهروندی حتماً به سراغ اعلامیه حقوق بشر و شهروندان ۱۷۸۹ فرانسه و یا در نهایت منشور کبیر ۱۲۱۵ انگلیس رفت.^۴

۳. مثنیادی، مرتضی، بررسی چپستی سیاست و کیستی فرمانروا در شاهنامه، ص ۱۱۷.

۴. رسولی، محمد، مبانی حقوق عمومی در ایران کهن، نشر سمرقند، ۱۳۹۲، ص ۶.

اهمیت موضوع فوق و غفلت عامه‌ی مردم از این امر مهم، ما را بر آن داشت که در این پژوهش با ذکر شواهدی در شاهنامه، بیان کنیم که علی‌رغم تصور برخی افراد، حقوق عمومی در ایران دارای قدمتی بسیار زیاد می‌باشد.

کلیات:

حقوق عمومی را می توان با دو رویکرد نهادگرا (شکلی) و کارکردگرا (مادی) تعریف کرد. در تعریف نهادگرایانه، حقوق عمومی عبارت است از مجموعه قواعد مربوط به وجود، سازمان، کارکرد و روابط دولت و اشخاص حقوقی حقوق عمومی، مانند سازمان های بین المللی و نهادهای محلی. تمرکز این تعریف بر ساختار و سازمان نهادهای فعال در حوزه حقوق عمومی است. در تعریفی دیگر، حقوق عمومی شاخه ای از علم حقوق است که به مطالعه روابط زمامداران و شهروندان می پردازد.^۵

در گذشته به این رشته حقوق سیاسی می گفتند. این نامگذاری خود گویای موضوع این رشته است. از عنوان حقوق سیاسی ارتباط بسیار نزدیک این رشته با علم سیاست روشن می شود. پس می توان گفت حقوق عمومی رشته ای از حقوق است که به پدیده های سیاسی می نگرد و چون حقوق است بدیهی است که مسائل سیاسی و نهادهای سیاسی را به طور حقوقی بررسی می کند.

در حقوق عمومی، هرچه می بینیم مظهري از اقتدار و حاکمیت از یک سو، و فرمانبری و اجرای تکلیف از سوی دیگر است.^۶

« آشنایی با مفاهیم، مبانی و شالوده های اندیشه ای حقوق عمومی سنگ بنای نخست آموزه پردازي در این حوزه راهبردی است. مباحثی چون حاکمیت و دولت، چیستی و چرایی اقتدار عمومی، چگونگی شناسایی و تضمین حق ها و آزادی ها و سازماند نمودن آن ها با دیگر مفاهیم، خدمات عمومی، نظم عمومی، منفعت عمومی و حاکمیت قانون و اصل مسئولیت در این حوزه علمی مورد تامل و باز کاوی قرار می گیرند.»^۷

^۵ . گرجی ازندریانی، علی اکبر ، مبانی حقوق عمومی، انتشارات جنگل، چاپ چهارم، ۱۳۹۴، ص ۲-۳.

^۶ . کاتوزیان، ناصر، مبانی حقوق عمومی، انتشارات میزان، چاپ سوم، زمستان ۱۳۸۶، ص ۱۲.

^۷ . گرجی ازندریانی ، علی اکبر، مبانی حقوق عمومی، انتشارات جنگل، چاپ چهارم، ۱۳۹۴، ص ۷.

حقوق عمومی تحول پذیرترین رشته‌ی حقوق است، زیرا بسیاری از مفاهیم و اصول بنیادین آن زمانمند و مکان محور می‌باشد. پس مبانی حقوق عمومی نیز باید در گذر زمان مورد بازاندیشی و بازکاوی قرار گیرد.^۸ اما آیا به راستی عمر حقوق عمومی، آن گونه که برخی صاحب نظران می‌گویند در ایران چیزی حدود ۱۰۰ سال است؟ یعنی از زمان نهضت مشروطیت؟

آیا حقیقتاً حقوق عمومی در زمره‌ی حقوق نوینی است که برخی از مواد فکری آن (مانند حقوق اساسی، مالیه عمومی و حقوق اداری) پس از جنبش مشروطه گرای و تاسیس دانشگاه به تدریج وارد ایران شده است؟

استاد دکتر محمد راسخ می‌فرماید:

«... تا جایی که بتوان رد پای اقتدار مرکزی را در جامعه‌ی ایران دنبال کرد به حتم می‌توان احکام و مقررات حاکم بر ساختار و به کارگیری آن اقتدار را نیز پی جویی کرد و بنابراین نمی‌توان ادعا داشت که ما ایرانیان صاحب حقوق عمومی نبوده‌ایم یا نیستیم.»^۹

اصلی‌ترین مفاهیم موجود در حقوق عمومی، مفاهیمی هم‌چون حاکمیت، حکومت، دولت، اقتدار مرکزی، مشروعیت قدرت سیاسی، نهادهای سیاسی و مفاهیمی از این قبیل می‌باشند. حال پرسش این جا است که پدیداری این مفاهیم، به چه دوره‌ای از تاریخ ایران برمی‌گردد؟ اگرچه به عنوان مثال تاسیس دوره‌های مطالعات عالی، کارشناسی ارشد و دکتری، در حوزه‌ی حقوق عمومی پس از انقلاب اسلامی و در سال‌های اخیر روی داده است و یا وضعیت کنونی این رشته به گفته‌ی برخی استادان از نظر کمی و کیفی چندان خوشایند نیست. اما آیا این بدان معنی است که حقوق عمومی در ایران از سابقه‌ی چندان زیادی برخوردار نیست؟

^۸ . اکبر گرجی از ندریانی، علی اکبر ، مبانی حقوق عمومی، انتشارات جنگل، چاپ چهارم، ۱۳۹۴، ص ۷.

^۹ . راسخ، محمد ، مبانی حقوق عمومی، نشرنی، ۱۳۹۱.

در واقع علمی که امروز از آن به عنوان «حقوق عمومی» نام برده می‌شود و متکفل تنظیم رابطه‌ی بین ملت و دولت است، پیشینه‌ای به امتداد دغدغه‌های حکیمان ایران زمین دارد و تحقیقا باید گفت که وارداتی نیست و ریشه‌های عمیق و وسیعی در میراث کهن ما دارد. هرچند با فترت‌هایی به رکود گراییده، اما زمینه‌هایش در متون کهن تاریخی ما قابل مشاهده است.

در این پژوهش سعی بر آن است که با بررسی این مفاهیم در شاهنامه، یادآور شویم که جوهره‌ی مفاهیم اصلی حقوق عمومی در ایران از دورانی بسیار پیش‌تر از آن چه عوام تصور می‌کنند وجود داشته است. به همین جهت ابتدا توضیح مختصری در خصوص شاهنامه برای آشنایی بیشتر می‌دهیم.

آن‌چه در خصوص شاهنامه مسلم است این است که فردوسی شاهنامه را از روی روایات باستان تحریر کرده است. روایات باستانی ایران به صورت مکتوب و سینه به سینه در میان مردم ایران وجود داشته و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شده است. با امعاء نظر در شاهنامه به دست می‌آید فردوسی قصه را به عنوان ظرف انتخاب کرده است تا فرهنگ و هویت ملی و دینی جامعه‌ی ایران را در قالب آن ارائه و حفظ کند.^{۱۰}

شاهنامه‌ی فردوسی که همتای ادبیات پهلوانی یونان (ایلید و ادیسه) و حماسه‌های اساطیری هند (مهاباراتا) است، مجموعه‌ای از داستان‌ها و وقایع پیش از اسلام ایران را تشکیل می‌دهد که نخست دقیقی به گونه‌ای ناتمام و در ده هزار بیت به قلم آورده و آنگاه فردوسی به تفصیل آن‌ها را گردآوری کرده و به نظم درآورده است.^{۱۱}

شاهنامه کتاب تاریخ تمدن ایران است، شاهنامه به هیچ روی افسانه نیست. شاهنامه حتی ساخته‌ی فردوسی هم نیست. فردوسی بزرگ تنها آن آثار منثور را منظوم ساخته است. او از خود هیچ بر شاهنامه نیفزوده است. امانتداری بوده است که شعرگویی توانا نیز بوده است و آنگاه با زبانی شیوا،

۱۰. قادر، فاضلی، خبرگزاری فارس. مصاحبه به مناسبت روز بزرگداشت فردوسی. تاریخ مصاحبه ۲۵/۲/۱۳۹۱. شماره ی خبر.

www.fars.ir.۱۳۹۱۰۲۲۴۰۰۱۵۰۹

۱۱. صدری، محمود، فره ایزدی در شاهنامه‌ی فردوسی تنوکراسی یا دموکراسی، برگرفته از سایت www.fars.ir، تاریخ انتشار ۱۴ آبان ۱۳۹۰.

شیرین و زیبا آن امانت را به ما رسانده است و با برگرداندن آن به نظم، جاودانگی به آن بخشیده است. از هین رو همه‌ی ما وامدار این مرد بزرگیم و کار و زحمت او را ارج می‌نهیم و بر روان وی درود می‌فرستیم. البته اصل ماخذ و مدارک بنیادین موضوع شاهنامه بیشتر بوده است که بخشی از آن شاید در طول تاریخ و روزگار از بین رفته است. اما آنچه از آن به دست شاعر حکیم رسیده است، توسط ایشان به امانت کامل به شعر و نظم درآمده است.^{۱۲}

شاهنامه تاریخ ایران را از آغاز استقرار نیاکان ما در فلات زرخیز ایران تا پایان حکومت دین، دولت ساسانیان یعنی مدت زمانی بیش از هشت هزار سال را در بر می‌گیرد. شاهنامه نقل یک تاریخ هشت هزار و پانصدساله است!

آن تاریخ طولانی را برای درک بهتر، می‌توان به دو دوره ی کهن و باستان تقسیم کرد :

دوره‌ی کهن از آغاز تا ۵۳۰۰ سال به این سو که مقارن با پایان زنجیره‌ی لهراسبیان است، و دوره‌ی دوم که از بعد از آن تا پایان حکومت ساسانیان را در بر می‌گیرد.

میان این دو دوره تاریخ یک مقطع زمانی که در حدود هزار و ششصد سال می‌شود بیان نشده است. بنابراین بدیهی است که اگر اسناد تاریخی یک مقطع زمانی ۱۶۶۲ ساله را در اختیار نداشته، نمی‌توانسته آن را به زبان شعر درآورد. اما همه‌ی آنچه که در شاهنامه است، تاریخ صادق ایران است که شاعر توانا، آن را به دقت و با امانت داری تمام به شعر درآورده است.^{۱۳}

بنابراین شاهنامه تاریخ ایران است. اما یک دوره حدود هزار و ششصد ساله آن که حد فاصل بین پایان دین دولت اول زرتشتی یعنی از پس از دور هی پادشاهی همانا شروع کار ساسانیان را ندارد.

می‌توان تاریخ طولانی ایران را در شاهنامه به دو بخش کهن و باستان تقسیم کرد: در بخش نخست یعنی دوران کهن که بیش از ۵۳۰۰ سال است، سلسله‌های پیشدادیان، فریدونیان، کیانیان و لهراسبی‌یان، به ترتیب اداره‌ی کشور را در دست داشتند. به باور پاره‌ای از پژوهندگان، سلسله‌ی

۱۲. رسولی، محمد، مباحثی حقوق عمومی در ایران کهن، انتشارات سمرقند، ۱۳۹۱، ص ۱۴.

۱۳. رسولی، محمد، نگاهی نو به شاهنامه، انتشارات سمرقند، ۱۳۹۴، ص ۱۵.

کیانیان با پایان کار کی خسرو، تمام می‌شود و سلسله‌ی تازه‌ای که باید آن را لهراسبیان نامید، آغاز می‌شود.

ایران در حال حاضر سیزده هزار سال تاریخ تمدن (و با اندکی احتیاط می‌توان گفت حتی مدون) دارد. شاهنامه بیان رویدادهای این تاریخ است. آنگاه هر هزار سال از این تاریخ طولانی به نام یکی از شخصیت‌های مهم و مطرح آن هزار سال نامیده شده است. برای همین هم هست که بطور مثال در شاهنامه می‌خوانیم ضحاک هزار سال سلطه داشت. در واقع حکومت هزار ساله ی ضحاکیان هزار سال بوده است که آن هزار سال بنام نخستین فرد این سلسله یعنی ضحاک نامیده شده است.

همه‌ی ما بارها با این موضوع برخورد کرده‌ایم که کسی بگوید: چقدر شاهنامه جالب است. یا اینکه بگوید: چقدر صحنه‌های شاهنامه واقعی و خوب تصویر شده اند! یا اینکه بگویند:

فردوسی به راستی که شاعر توانایی می‌باشد و شاهنامه را به گونه‌ای سروده است که مناظر و تصاویر و صحنه‌های آن، واقعی جلوه می‌کند و

برخی نیز می‌پرسند: راز مانای شاهنامه چیست؟ و چرا هرچقدر راجع به شاهنامه تحقیق می‌شود، مسائل جدیدتری در آن یافت می‌شود؟

حتی بسیاری از بزرگان و آنان که رسانه نیز در دست دارند، چه در داخل و چه در خارج از کشور، ضمن تائید و تمجید شاهنامه سخنانی از این گونه که آمد، می‌گویند.

در حقیقت آنچه شاعر گفته است بیان وقایع و رویدادهای تاریخی است. بنابراین طبیعی است که هرچه در اطراف آن پژوهش شود، نکات دیگری از آن وقایع یافت می‌شود و این است که هر روز که می‌گذرد ارج و اهمیت شاهنامه بر همگان بیش از پیش آشکار می‌شود و هیچ ایرادی بر آن نمی‌توان گرفت و برخی نکات آن هم که رمزگونه است، با گذر زمان و پیشرفت دانش و فن آوری، رمز و راز آن روشن و معلوم می‌شود و لذا کسانی که نمی‌دانند شاهنامه بیان واقعیت تاریخ ایران است و شاعر فقط آن را به نظم درآورده است، دچار شگفتی می‌شوند.

شاید هم اینکه « گاه شنیده می شود که شاهنامه نظم است، نه شعر ! » و برای این ادعا می گویند که « چون بسیاری از بیت های شاهنامه ساده و بی پیرایه است و بی بهره از ترفندهای ادبی، و از همین روی پندارینه و خیال آمیز نیست. » به همان جهت باشد که در اصل و بنیاد شاهنامه شعر به معنای آنکه فقط شعر باشد، نیست، بلکه شاعر تنها در پی آن بوده که تاریخی را به زبان موزون و منظم درآورد شاهنامه تاریخ ایران است.^{۱۴}

لذا ما در این تحقیق بر این باوریم که:

۱. حقوق عمومی داراری ریشه های بسیار عمیق در عمق تاریخ است.
۲. شاهنامه تاریخ ایران کهن و باستان است. ۳. در شاهنامه می توان تجلی حقوق عمومی را دید.

به یاری یزدان به اثبات نظریات بالا خواهیم پرداخت.

^{۱۴}. رسولی، محمد، نگاهی نو به شاهنامه، انتشارات سمرقند، ۱۳۹۴، ص ۲۵.

بخش نخست:

بررسی حکومت و حاکمان در شاهنامه از
منظر حقوق عمومی

گفتار اول: حقوق عمومی چیست؟

وقتی می‌گوییم بررسی حکومت و حاکم را در شاهنامه از منظر حقوق عمومی می‌خواهیم بررسی کنیم، بالطبع مناسب است نخست خودِ حقوق عمومی را مورد توجه قرار دهیم که چیست؟

حقوق عمومی عبارت است از مجموعه قواعد و مقررات مربوط به ماهیت و شکل نهادهای دولتی و موسسات وابسته به آن و شیوه‌ی کارکرد آن‌ها و روابط دولت و اشخاص حقوقی عمومی.^{۱۵}

در حقیقت حقوق عمومی قواعدی است که بر تشکیلات دولتی و خدمات عمومی و روابط دولت و مأموران او با مردم حکومت می‌کند و سازمان‌های دولتی را منظم می‌سازد.^{۱۶}

منتسکیو نیز در کتاب روح القوانین بیان می‌کند که حقوق عمومی قوانین ناظر بر روابط طبقه‌ی حاکم با مردم است و حقوق خصوصی قوانین حاکم بر رابطه‌ای است که مردم بین خود دارند.

یا در تعریفی دیگر، با الهام از لئون دوگی، حقوق عمومی را حقوق حاکم بر خدمات عمومی قلمداد می‌کنند. به گفته‌ی مارتین لاگلین، «حقوق عمومی از ظرفیت‌ها و قیودی بحث می‌کند که مبین

نظامی خاص در مساله‌ی اقتدار حاکمیتی دولت است.»^{۱۷}

حقوق عمومی را می‌توان با دو رویکرد نهادگرا (شکلی) و کارکردگرا (مادی) تعریف کرد. در تعریف نهادگرایانه، حقوق عمومی عبارت است از مجموعه قواعد مربوط به وجود، سازمان، کارکرد و روابط دولت و اشخاص حقوقی عمومی، مانند سازمان‌های بین‌المللی و نهادهای محلی. تمرکز این تعریف بر ساختار و سازمان نهادهای فعال در حوزه‌ی حقوق عمومی است. در تعریفی دیگر، حقوق عمومی شاخه‌ای از علم حقوق است که به مطالعه‌ی روابط زمامداران و شهروندان می‌پردازد.^{۱۸}

۱۵. نوین، پرویز، اصول حقوق عمومی، حقوق اداری و دادرسی اداری تطبیقی ایران، فرانسه، انگلیس، انتشارات جنگل، ۱۳۹۰، ص ۱۵.

۱۶. کاتوزیان، ناصر، مبانی حقوق عمومی، انتشارات میزان، ۱۳۸۶، ص ۱۲.

۱۷. مارتین، لاگلین، مبانی حقوق عمومی، ترجمه‌ی محمد راسخ، تهران، نشر نی، چاپ نخست، ۱۳۸۸، ص ۲۰۰.

۱۸. دکتر علی اکبر گرجی از ندریانی، مبانی حقوق عمومی، انتشارات جنگل، چاپ چهارم، ۱۳۹۴، ص ۲-۳.

با توجه به تعاریف ارائه شده از حقوق عمومی، باید اذعان داشت که، قواعد حقوقی بنا بر دلائلی هم‌چون، مقام صالح برای وضع قواعد حقوق عمومی، سرچشمه‌ی حقوق و تکالیف و... از سایر قواعد حقوقی متمایز می‌گردد.

تمیز حقوق عمومی از خصوصی سابقه‌ی بسیار طولانی دارد، و حتی در میان رومیان نیز مرسوم بوده است. ولی جدائی دو گروه با تدوین قانون ناپلئون، قطعیت بیشتری یافت. در همه‌ی کشورهای خانواده حقوقی رومی - ژرمنی (تمام اروپای غربی به استثنای انگلستان)، علم حقوق به شیوه یکسانی طبقه‌بندی می‌شود، یعنی تفکیک میان حقوق عمومی و حقوق خصوصی که البته چنین تفاوتی در حقوق کشورهای انگلوساکسون دیده نمی‌شود. آن‌ها حقوق را به دو قسمت حقوق کامن‌لا یا حقوق ساخته و پرداخته از آرای دادگاه‌های شاهی یا دادگاه‌های وست مینستر و در دنباله آن ساخته و پرداخته دادگاه‌های انصاف (از ۱۴۸۵ میلادی به بعد) تقسیم می‌نمایند. باید دانست که سیستم حقوقی ایران در گروه حقوق رومی - ژرمنی قرار می‌گیرد که از طریق ترجمه قانون مدنی و آیین دادرسی‌های فرانسه، وارد ایران شده است.^{۱۹}

حقوق عمومی سودای تامين و تضمین سود عام را در سر می‌پروراند، در حالی که حقوق خصوصی ابتدائاً بر تامين منافع خصوصی تاکید می‌ورزد.

از جمله تفاوت‌های اصلی بین حقوق عمومی و حقوق خصوصی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. تفاوت در کنشگران: کنشگر اصلی حقوق عمومی دولت است. در اینجا به مفهوم عام دولت نظر داریم، یعنی مجموع قوای سه‌گانه و دیگر نهادهای حاکمیتی و ماموران زیر مجموعه‌ی آن. بعکس، در حقوق خصوصی، کنشگر اصلی فرد یا شخص حقوقی خصوصی است. تمایز افکنی بین فرد و دولت به معنای غیبت کلی فرد در عرصه‌ی حقوق عمومی نیست. در مجموع می‌توان گفت که حقوق عمومی بیشتر به مطالعه‌ی ساز و کارها و چگونگی حمایت

^{۱۹} . حسنی، محمد، برگرفته از سایت <http://paten.persianblog.ir/post/623>.

دولت از حقوق و آزادی‌ها می‌پردازد، ولی حقوق خصوصی به تنظیم روابط فرد با فرد یا روابط اشخاص حقوقی حقوق خصوصی نظر دارد.^{۲۰}

۲. قواعد حقوق عمومی امری است، یعنی اشخاص با توافق هم نمی‌توانند از آن‌ها سرپیچی کنند، در حالی که قواعد حقوق خصوصی بر مبنای احترام به اراده‌ی اشخاص استوار است و هدف آن تکمیل شرایط قرارداد و تعیین اراده‌ی مفروض دو طرف است.^{۲۱} اگرچه ارائه‌ی این معیار جهت تفکیک حقوق عمومی و حقوق خصوصی، از سوی برخی صاحب نظران با انتقاد مواجه شده است.

۳. ضمانت اجرای قواعد حقوق عمومی و حقوق خصوص برابر نیست: اگر حقوق خصوصی مورد انکار واقع شود، دولت به وسیله‌ی محاکم فصل خصومت می‌کند، و متجاوز را ناگزیر به اطاعت از قانون و حکم دادگاه می‌سازد. ولی، در حقوق عمومی، دولت حکمران و مقتدر است و اشخاص مرجعی جز خود او برای دادخواهی ندارند. اگرچه از دولت نیز دادرسی نمی‌آید و به دشواری قادر است خود را به سبب تجاوز به حقوق دیگران محکوم سازد.

هماننده سایر گرایش‌های حقوق، حقوق عمومی نیز درصدد دستیابی به اهدافی است که از جمه مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. تهیه و ارائه‌ی خدمات
۲. برقراری امنیت و نظم عمومی
۳. تنظیم روابط فرد با دولت و دولت با فرد (که در این زمینه حقوق عمومی از حقوق خصوصی جدا می‌شود)
۴. مهار و کنترل قدرت دولت یا حاکمیت و برقراری حکومت قانون و یا همان قانون مداری
۵. اعلام و حفظ و حمایت حقوق طبیعی فرد و حقوق سیاسی شهروندان^{۲۲}

۲۰. گرجی ازندریانی، علی اکبر، مبانی حقوق عمومی، انتشارات جنگل، ۱۳۹۳، ص ۲۷.

۲۱. کاتوزیان، ناصر، مبانی حقوق عمومی، انتشارات میزان، ۱۳۸۶، ص ۱۴.

۲۲. رسولی، محمد، مبانی حقوق عمومی در ایران کهن، انتشارات سمرقند، ۱۳۹۳، ص ۲۱.

گفتار دوم: مشخصات اصلی حاکم و حکومت

متأسفانه عامه‌ی مردم بر این باورند که، اساساً حقوق عمومی در ایران با پدیداری نهضت مشروطه ایجاد شد. به چشم خوردن عناصری هم چون حکومت، اقتدار، دولت، جامعه‌ی سیاسی و قدرت سیاسی و مشروعیت در شاهنامه حکایت از این واقعیت دارد که اصلی‌ترین عناصر حقوق عمومی از دوران بسیار پیش‌تر از آن چه عموم مردم تصور می‌کنند در ایران وجود داشته است. در این گفتار برآنیم که به بررسی برخی از مفاهیم مهم حقوق عمومی در شاهنامه بپردازیم.

الف - اقتدار

اقتدار عمومی را می‌توان مجموعه‌ای از توانایی‌ها، سازوکارها، ابزارها و فنونی دانست که دولت‌ها برای تضمین اجرای هنجارهای حقوقی (قانون اساسی، قوانین عادی، قوانین سازمان دهنده، آیین نامه‌ها، عرف‌های حقوقی، تصمیم‌ها و اوامر اداری و...) تأثیرگذاری بر رفتار شهروندان، تنظیم حدود و ثغور آزادی‌های فردی و گروهی، پاسداری از امنیت سرزمین و اشخاص و به طور کلی تأمین سود عام به کار می‌گیرند.^{۲۳}

به بیان دیگر وقتی سخن از اقتدار می‌شود، بحث پیرامن عاملی است که موجب اطاعت مردم از فرامین حاکم می‌گردد. یعنی حق اعمال قدرت در جامعه توسط حاکم ناشی از چیست؟

اقتدار شر لازم است که در حال حاضر، زندگی اجتماعی را ممکن می‌سازد. اصولاً بدون وجود گونه‌ای از اقتدار تحقق جامعه سیاسی ممکن نیست.

اندیشمندان متعددی به بیان تعاریفی از اقتدار پرداخته‌اند که به نظر می‌رسد نظریه‌ی ماکس وبر در این زمینه یکی از مشهورترین نظریات است. نظریه‌ی تفسیری ماکس وبر در علوم اجتماعی معاصر در سطح وسیع و گسترده‌ای رواج یافته است. مطابق با این نظریه، اقتدار در ارجاع و اشاره به هر نوع

^{۲۳} . گرجی از ندریانی، علی اکبر، مبانی حقوق عمومی، انتشارات جنگل، ۱۳۹۳.

نظام قدرت یا کنترل اجتماعی به کار می‌رود که از سوی افرادی که با آن سروکار دارند به عنوان نظامی مشروع تلقی می‌شود. بنابراین در معنای مذکور اقتدار رابطه‌ای نزدیک با مشروعیت نظام سیاسی دارد. در این معنا اقتدارآمیز خواندن یک نظام یا نهاد به معنای معطوف ساختن توجه به شیوه خاصی از حکومت کردن و حاکمیت نیست، بلکه به معنای آن است که در میان هر ملت نگرش خاصی راجع به شیوه تبعیت و انقیادی که بر آنان حاکم است، وجود دارد. وبر به سه نوع نظام عمده اقتدار کاریزماتیک، سنتی و حقوقی - عقلانی اشاره می‌کند. به زعم وبر هر یک از انواع سه گانه اقتدار نزد پیروان آنها واجد مشروعیت خاص خود است.

اقتدار کاریزماتیک

این نوع اقتدار بر اساس نوعی قداست، الوهیت، پرهیزگاری، قهرمان پروری یا قدرت‌های معنوی و خارق العاده رهبران بنا شده است. باید توجه داشت که مفهوم کاریزما در نظریات وبر نقش مهمی بر عهده دارد. منظور وی از کاریزما، جدا از کاربرد عامیانه و رایج آن، عمدتاً به برداشت یا طرز تلقی گروه هواداران از این مفهوم بستگی دارد، اگر هواداران و پیروان یک رهبر وی را واجد ویژگی‌های کاریزمایی بدانند، خواه این شخص از خصوصیات برجسته‌ای برخوردار باشد یا نباشد، آن شخص رهبری کاریزماتیک به حساب آمده و اقتدار وی نیز از نوع اقتدار کاریزمایی خواهد بود و به تبع آن سلطه وی نیز سلطه کاریزماتیک خواهد بود. به عقیده وبر کاریزما مهم‌ترین نیروی بنیادی در دنیای اجتماعی است. با توجه به خصلت محافظه‌کارانه اقتدار سنتی پیدایش رهبری کاریزماتیک تهدیدی جدی برای کل یک نظام سیاسی - اجتماعی به شمار می‌رود.

اقتدار سنتی (که بر پایه‌ی رسم و عادت است، مانند آنچه در نظام‌های سلطنتی موروثی وجود داشته است)

اقتدار سنتی مبتنی بر اعتقادی استوار بر تقدس سنت‌ها و مشروعیت پایگاه کسانی است که قدرتشان بر پایه‌ی آن سنت‌ها قرار دارد.

اقتدار سنتی بر پایه‌ی احترام به سنت‌های کهن، به ویژه بر خواست‌های رهبران و اعتقاد و ایمان پیروان استوار بوده و برای قدرت‌ها، قواعد، مقررات، آداب و رسوم آبا و اجدادی و سنن پیشینیان احترام خاصی قائل است. در نظام‌های مبتنی بر اقتدار سنتی، رهبر فرد برتر آن نظام نیست، بلکه ارباب شخصی یا خصوصی محسوب می‌شود. به نظر وبر مهم‌ترین ویژگی اقتدار سنتی در قیاس با اقتدار عقلانی، خاصیت ایستایی یا عدم تحرک و عدم پویایی آن است. وی اقتدار سنتی را به سه نوع پیرسالاری، پدرسالاری و میراث سالاری تقسیم می‌کند. دو مورد نخست فاقد دستگاه اداری منظم-اند، لیکن دارای رهبر هستند. در اقتدار سنتی نوع سوم که شکل موروثی دارد، سلطه سنتی به کمک نیروی اداری و نظامی که در حیطه اقتدار و اختیار یک شخص مستبد قرار دارد، اعمال می‌شود. وبر در تحلیل نهایی هر سه نوع اقتدار سنتی را موانعی برای بسط و توسعه عقلانیت می‌داند، زیرا ریشه در نظام‌های اعتقادی جزم‌گرایانه دیرپای و لایتغیری دارند که هیچ‌گونه خدشه در اصول آنها مجاز نبوده و عدول از آنها مجازات شدیدی در پی دارد.^{۲۴}

اقتدار حقوقی - عقلانی

این نوع اقتدار مبتنی بر قانون است و قدرت رهبر یا رهبران جامعه نیز ناشی از قانون است. این نوع اقتدار، اشکال ساختاری متنوعی به خود می‌گیرد و شکل بارز آن که مورد نظر وبر است، پدیده بوروکراسی یا دیوان سالاری است که آنرا ناب‌ترین نوع اقتدار حقوقی - عقلانی می‌داند. وبر نظام بوروکراسی را در قالب نمونه آرمانی جای داده و نگرش مثبتی به آن داشته است.

اقتدار حقوقی - عقلانی، ویژه جوامع صنعتی است که با رشد و گسترش چشمگیر دستگاه‌های دیوان سالاری، نظام مدیریتی، توسعه تکنولوژی و مناسبات تولید مدرن ملازم است. در این نظام‌ها منشاء اقتدار ناشی از قوانین و قواعد عقلانی خاصی است که در حقیقت تجلی و تبارز سیطره عقلانیت ابزاری محسوب می‌شود.^{۲۵}

^{۲۴}. جامعه‌شناسی سیاسی ماکس وبر و انواع اقتدار مشروع، برگرفته از سایت www.Ensani.ir
^{۲۵}. امامی، سید حسین، بررسی مفهوم اقتدار در آرا و اندیشه‌های ماکس وبر و هانا آرنه، برگرفته از سایت www.mardomsalari.ir

به طور کلی در علم سیاست به قدرت نهادی شده، اقتدار گفته می‌شود. اقتدار شکلی از قدرت است و در برخی موارد به عنوان قدرت مشروع در نظر گرفته می‌شود. به عبارت دیگر اقتدار همان حق اعمال قدرت است. به این ترتیب اساس اقتدار دیگر زور نیست بلکه قدرتی است که بر مبنای مشروعیت اعمال می‌شود. قدرت و اقتدار تنها در مقایسه قابل شناخت هستند، زیرا در شرایط نابرابر سازماندهی و رهبری، ضرورت پیدا می‌کنند. تقسیم کار اجتماعی و پیدایش شئون گوناگون اجتماعی، قدرت را پدید می‌آورند. به این ترتیب کار ویژه‌های نظامی، اقتصادی، دینی و حکومتی در هم تنیده می‌شوند.

همان‌طور که گفته شد، به عقیده‌ی ماکس وبر اقتدار یا ریشه در سنت دارد، یا بر مبنای کاریزما قرار می‌گیرد و یا بر اساس قانون ایجاد می‌شود. براین اساس، در شاهنامه اقتدار حکومت بر سنت استوار است. سنت بر اموری چون فره ایزدی و تبار شاهی تاکید دارد، ولی هریک از این موارد به تنهایی کارساز نیستند، بلکه مجموعه این موارد سبب تداوم اقتدار می‌شود.

الف: داشتن فره ایزدی

در شاهنامه اقتدار پادشاهان با فره ایزدی گره خورده است. بنابراین پادشاه مشروع، شاهی بود که دارای فره ایزدی هم باشد. این فره تنها به ایرانیانی دارای خون و نژاد شاهی بودند، تعلق می‌گرفت و با بیداد کردن و سر از فرمان دین برتافتن و غرور و امثال آن از دست می‌رفت. در شاهنامه پادشاهانی چون جمشید و کاووس به سبب غرور و ارتکاب خطاهای بزرگ، فره و در نتیجه اقتدار خود را از دست می‌دهند. فره در هر صورت سرانجام به فرد واجد شرایط می‌پیوندد و یا از او می‌گریزد. به عنوان نمونه در داستان جمشید او ابتدا دارای فره است، پس از طغیان فر به شکل مرغی در می‌آید و از او می‌گریزد. در ماجرای اردشیر، فره به صورت میشی کوهی به دنبال او می‌دوید تا سرانجام به اردشیر پیوست:

چو اسپ می‌همی برپراگند خاک

به دم سواران یکی گرم پاک

به جز مواردی که گفته شد، می‌توان به داستان داراب اشاره کرد. داراب در راه کسب قدرت مسیری شگفت‌انگیز را می‌پیماند تا نشان داده شود که فره ایزدی (کسب قدرت و آمریت) به عواملی غیر از عوامل مادی بستگی دارد.^{۲۶}

داراب نزد خانواده‌ای فقیر و نادار بزرگ می‌شود، اما به همت آن گازران آموزش‌های گوناگون می‌بیند و به سپاهیان مادرش می‌پیوندد. داراب با خروشی که سه مرتبه از طاقی کهنه شنیده می‌شود، به سالار سپاه و همراهانش معرفی می‌شود و سرانجام به تخت شاهی می‌نشیند. به باور ما، داستان فره ایزدی، داستان فراز و نشیب‌های کسب قدرت سیاسی را باز می‌تاباند. فره ایزدی ابزاری برای خلع سلاح کردن و بیرون راندن رقیب یا رقیبان از عرصه مبارزه هم بود. به عبارت دیگر کسی که همراهی فره ایزدی با او پذیرفته می‌شد، به پادشاهی می‌رسید.

بنابراین در شاهنامه، فره ایزدی از اساسی‌ترین شروط آمریت و پادشاهی و حتی اساس مشروعیت و در نتیجه اقتدار به شمار آمده است.

ب: تبار شاهی

تبار شاهی یکی از مهم‌ترین پایه‌های اقتدار و حکومت در شاهنامه است. در شاهنامه، انتظام اجتماعی به معنای رعایت سلسله مراتب اجتماعی و انتظام کار ویژه‌هایی است که برای هر صنف، رده یا طبقه در نظر گرفته شده است. با توجه به این نکته، تنها افرادی که تبار شاهی دارند باید به حکومت برگزیده شوند. به عبارت دقیق‌تر پادشاه باید از تبار شاهان باشد. نژاد شرط لازم حکومت است اما شرط کافی نیست. بنابراین زمانی که بزرگان کشور به سام، پهلوان افسانه‌ی ایران پیشنهاد می‌کنند پادشاه نوذر را برکنار کند و خود جانشین او شود، سام به شدت مخالفت می‌کند:^{۲۷}

که این کی پسندد زمن کردگار

بدینشان چنین گفت سام سوار

به تخت کئی بر کمر بر میان

که چون نوذری از نژاد کیان

^{۲۶} . منشادی، مرتضی، بررسی چیستی سیاست و کیستی فرمانروا در شاهنامه، پژوهشنامه‌ی سیاسی، ۱۳۹۱، ص ۱۳۲.

^{۲۷} . منشادی، مرتضی، همان، ۱۳۴.

م حال است وین کس نیارد شنود

به شاهی مرا تاج باید بسود

بار دیگر پس از کشته شدن نوذر ماجرای جانشینی مطرح می‌شود. زال هیچ یک از پهلوانان را شایسته‌ی شاهی نمی‌داند. سرانجام پیرمردی هشتاد ساله، اما از نژاد فریدون (زو تهماسب) به حکمرانی برگزیده می‌شود. در فرازی دیگر و در ماجرای کیخسرو می‌خوانیم:

جهان را به نام تو آمد نیاز...

بدو گفت گیو ای شه سرفراز

چه باشد چو پیدا نباشد یکی...

بسی پهلون است و شاه اندکی

نبینم کسی از در تاج و گاه

اگر تو شوی دور از ای در تباه

کار به همین سادگی که گیو می‌پنداشت نبود. طوس، کیخسرو را شایسته پادشاهی نمی‌دانست، زیرا از طرف مادر نژاد غیر ایرانی داشت:

فسیله نه نیکو بود با پلنگ

نخواهیم شاه از نژاد پشنگ

نتیجه آنکه از نژاد و تخمه پادشاهان بودن یکی از پایه‌های اقتدار و حکمرانی در ایران بود. افرادی که تبار شاهی نداشتند غاصب، دروغ زن و بیدادگر معرفی می‌شدند.

ج: دین باوری

دین باوری یکی دیگر از ارکان حکمرانی و از شرایط پادشاهی در شاهنامه است. کارویژه‌ی دین در ارتباط با حکومت، ایجاد تعادل است. استبداد و خودکامگی حاکم تنها با دین متعادل می‌شود و حاکم خوب کسی است که داوطلبانه دستورات دین را اجرا می‌کند فرمانبرداران حکومتی را به رعایت هنجارهای دینی تشویق و در صورت لزوم وادار می‌کند. نیاز به تفصیل زیاد در این مورد نیست. در شاهنامه، دین و حکومت از ابتدا و هم زمان با پیدایش آمریت با یکدیگر همراه هستند. کیومرث به عنوان نخستین حاکم، خود مبلغ و گسترش دهنده‌ی دین بود. فریدون و پادشاهانی که

در شاهنامه به بزرگی و دادگری ستوه شده‌اند حاکمانی دین باور بوده‌اند. در اینجا به این بسنده می‌کنیم که اردشیر در رابطه با اهمیت دین در امر حکومت می‌گوید:

چو بر دین کند شهریار آفرین برادر شود شهریاری و دین

نه بی تخت شاهی است دینی به پای نه بی دین بود شهریاری به جای

ب - حق و تکلیف:

یکی از مباحث بسیار مهم در بحث از رابطه‌ی فرمانروا و فرمانبران، بحث از حق و تکلیف هر یک از این دو طیف، نسبت به یکدیگر است. قانون اساسی به عنوان مهمترین قرارداد بین فرمانبران و فرمانروایان، متضمن اساسی‌ترین حقوق و تکالیف طرفین می‌باشد.

اصلی‌ترین محوری که در قانون اساسی همه کشورها به آن اشاره می‌شود حقوق ملت می‌باشد. به عبارتی قانون اساسی خوب، قانونی است که از طرفی تنظیم‌کننده‌ی قدرت حاکمان و از طرف دیگر تضمین‌کننده‌ی حقوق و آزادی‌های ملت باشد.

قانون اساسی از یک سو حدود آزادی فرد را در برابر عملکرد قدرت و از سوی دیگر حد و مرز اعمال تشکیلات حاکم را در برخورد با حوزه‌ی حقوق فردی رسم می‌نماید.^{۲۸}

از طرف دیگر امروزه با وجود تصویب اسناد حقوق بشری متعدد، از جمله اسناد مربوط به نسل‌های چندگانه‌ی حقوق بشری، بحث از رعایت حق و تکلیف شهروندان بیش از پیش در مرکز توجه قرار گرفته است.

باید اذعان نمود که بحث از حقوق مردم در ایران کهن مورد توجه بسیار بوده است و ما نمونه‌های فراوانی در دست داریم که در آن رعایت مواردی که زیر مجموعه‌ی حقوق شهروندی می‌باشند، مثل آزار ندیدن افراد ضعیف یا رعایت حقوق مالی افراد، مورد تاکید قرار گرفته است. به علاوه هیچ گزارشی دیده نشده که نشانگر برخورد حاکمیت با کسانی در خصوص داشتن عقیده‌ی خاص، آن‌گونه که در اروپای قرون وسطا مرسوم بوده است، باشد (تفتیش عقاید). تفتیش عقاید در اروپا، به بیان دقیق‌تر، عبارت بود از هیئت‌های داوری بسیار مجهز که کلیسای کاتولیک می‌کوشید از طریق آن‌ها به یکپارچگی اندیشه و عمل دینی دست یابد و آن را حفظ کند. برای این منظور، کلیسا به کارگزاران

^{۲۸}. قاضی، سید ابوالفضل، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی. نشر میزان. ص ۱۰۳.

خود، که مأموران تفتیش عقاید نامیده می‌شدند، اختیار داد که کسانی را که ممکن بود اعتقادات یا اعمالشان مغایر آموزه‌های کلیسا باشد بیابند. مردان و زنانی که با چنین اتهامی روبرو می‌شدند زیر فشار قرار می‌گرفتند تا مجبور به اعتراف شوند. گاهی این فشار جنبه روانی داشت، اما در بسیاری موارد شکنجه شدید جسمانی بود. برخی از این فشارها جان به در می‌بردند و آزاد می‌شدند و برخی زندانی می‌شدند یا برای اعدام به مقامات کشوری تحویل داده می‌شدند.^{۲۹}

در ایران کهن تنها پس از آنکه گشتاسب به آیین زرتشت گروید، و ایرانیان را به پذیرش این آیین نو، فراخواند، شاهد اعتراض کشور همسایه یعنی توران هستیم. آن‌ها حتی به این بهانه اقدام به جنگ با ایران می‌کردند و پس از آن البته می‌توان نشانه‌هایی از وجود درگیری‌های پراکنده بین پیروان آیین زرتشت با کیش مهر را دید. ولی توجه داریم که اولاً این‌ها مربوط به آخر دوره‌ی ایران کهن است و دوم اینکه این درگیری بین حکومت‌گران بوده است و در خصوص شهروندان عادی جامعه سندی بر وجود این مسئله دیده نشده است.^{۳۰}

به هر روی اسناد مربوطه حکایت از رعایت حقوق شهروندی و نیز وجود اصول حقوق بشر در ایران کهن دارند و نشانه‌های توجه به این امر را در همه‌ی متون عهد کهن می‌توان یافت. مثال در گرشاسب نامه‌ی اسدی طوسی آمده است:

شهنشه به بیداد فرمان نداد

شاه کابلی گفت کاین نیست داد

به سالی دوباره نباشد، خراج

تو خواهی و خواهد خداوند تاج

تاریخچه‌ی حقوق بشر و آزادی‌های عمومی را می‌توان به آغاز زندگی اجتماعی و تمدن بشر پیوند داد. برای اثبات این موضوع در اینجا چند نکته‌ی بسیار مهم از دستورات کلی «کیقباد» که در حدود چهارهزار سال پیش به کارگزاران حکومتی می‌دهد را می‌آوریم. توجه کنیم که از آن سخنان کلی،

^{۲۹} . بکراش، دیورا، ترجمه‌ی مهدی حقیقت خواه، تفتیش عقاید، گروه انتشاراتی ققنوس، ۱۳۸۳، ص ۲۱۱.

^{۳۰} . رسولی، محمد، تاریخ حقوق عمومی در ایران کهن، انتشارات سمرقند، ۱۳۹۱، ص ۱۲۹.

فقط این چند جمله در قالب نظم اینجا آورده شده است. ولی می‌توان اهمیت و ارزش آن را در همین جملات کوتاه نیز دریافت.

یکی از اصول مهم حقوقی در بسیاری از کشورها اصل تساوی حقوق اشخاص در مقابل قانون است و در اعلامیه حقوق بشر نیز به آن تاکید شده است.

به عنوان مثال ماده‌ی یک اعلامیه‌ی حقوق بشر، تمام ابنای بشر آزاد زاده شده و در حرمت و حیثیت و حقوق با هم برابرند. عقلانیت و وجدان به آن‌ها ارزانی شده و لازم است تا با یکدیگر برادرانه رفتار کنند. با این اوصاف مشخص می‌شود اولین اعلامیه یا پیمان الزام آوربین المللی گام مهمی را برای یکسان سازی حقوق انسانی برداشته و آن را عملی و ملموس نموده است به گونه‌ای که هر وجه رجحان و برتری در همه ابعاد آن با این تاکید مردود اعلام شده و زندگی بر مبنای حیثیت و کرامت انسانی در سایه تساوی و برابری همه انسان‌ها به رسمیت شناخته شده است.

با تأسی از این اعلامیه قوانین اساسی کشورهای دنیا بر مبنای تساوی حقوق انسانی مدون شد و برابری افراد در برابر قانون علاوه بر اینکه موجب یأس و سرخوردگی شهروندان می‌شود، می‌تواند پیامدی همچون تجری متخلفان را در پی داشته باشد.

یکی از اصول مهم منعکس شده در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران اصل بیستم قانون اساسی است. همه افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلام برخوردارند. در واقع این اصل به بیان ساده ناظر به این است که هیچ تبعیض و تفاوتی در تلقی دستگاه حاکمه یک کشور نسبت به شهروندان و اتباعش نباید وجود داشته باشد و تمام ارکان و اجزاء حاکمیت یا قوای سه گانه در

جمهوری اسلامی ایران باید این اصل را نسبت به شهروندان به صورت کاملاً یکسان و بدون تبعیض اعمال کند.^{۳۱}

در شاهنامه نیز شاهد آن هستیم که کیقباد در پاره‌ای از سخنان خود اظهار می‌دارد که: اکنون قدرت اول جهان ما هستیم و همه‌ی گیتی زیر فرمان ماست و از این سوی جهان تا آن سوی، هیچ کس را یارای مقابله با ما نیست، ولی ما باید از این قدرت و توان برای اجرای هرچه بهتر و بیشتر دادگری و آرامش برای همگان استفاده کنیم. او از فیل به عنوان نماد قوی‌ترین حیوان و از مور به عنوان نماد ضعیف‌ترین حیوان نام می‌برد و می‌گوید: ما باید سازوکاری فراهم کنیم که حتی حرکت فیل‌ها به موران آسیبی نرساند. (تا چه رسد که به انسان ستم شود). او می‌گوید: افراد سپاهی که به من نزدیک هستند با سایر شهروندان برابر هستند. او حتی بارگاه خود را چراگاه سربازان و افراد می‌نامد و از این طریق بیشترین احترام و اعتبار را برای آنان قائل می‌شود. ولی در برخورد با مردم آنان را یکسان با سایرین می‌گوید.

برقراری امنیت از جمله وظایف او، و به راستی و درستی مهم است و غیر از این چیزی نمی‌خواهد. بر اساس منشور زمان او، ظلم بدترین چیز است و حتی رخنه در دین پدید می‌آورد. لذا رعایت حقوق دیگران اهمیت دارد. چند جمله از او را در قالب ابیات شاهنامه با هم می‌خوانیم:

چنین گفت با نامور مهتران	که گیتی مرا، از کران تا کران
اگر پیل با پشه کین آورد	همه رخنه در داد و دین آورد
نخواهم به گیتی، جز به راستی	که خشم خدا آورد کاستی
سپاهی و شهری مرا یکسر است	همه پادشاهی مرا لشکر است
همه در پناه جهاندار بید	خردمند بیدو بی آزار بید

^{۳۱}. ثقفی پور، هادی، تساوی حقوق اشخاص در برابر قانون ، <http://www.tamin.ir/News/Item/7915/2/7915.html>.

هر آنکس کجا بازماند ز خورد

نیابد همی نوشد، از کار کرد

چراگاهشان بارگاه من است

هر آنکس که اندر سپاه من است

به روشنی گفته می‌شود که به هیچ شهروندی نباید ظلم و ستم شود و هیچ فرد ناتوانی نباید احساس ناامنی اجتماعی بکند و همه باید به نیکی با هم رفتار کنند و دادگری پیشه کنند و بین همه‌ی شهروندان برابری برقرار است و تفاوتی بین افراد نزدیک به شاه و درون حاکمیت، با بقیه مردمان نیست و همه در برابر قانون برابر هستند.

حال به نمونه‌ی دیگری از رفتار حکومت در زمان منوچهر با مردم و شهروندان توجه کنیم. در دوران نخست جنگ‌های ایران و توران، روش حاکمیت و دیدگاه حاکمیت، از طریق منوچهر به نمایندگی از سوی ملت ایران، تبیین می‌شود. در این راستا، انسان محوری، نفی بردگی، آزادی انسان، رعایت حقوق بشر و حق شهروندی و رعایت کرامت انسانی و... را که ایرانیان به عنوان جهان بینی داشته‌اند در ایران آن زمان حاکم بوده است از زبان منوچهر اعلام می‌گردد. باید توجه داشت که یکی از نامداران تاریخ کهن «منوچهر» می‌باشد. گرچه پژوهش‌های لازم درباره‌ی او به عمل نیامده است.

مسعودی در التنبیه الاشراف، درباره‌ی منوچهری می‌نویسد:

«..... ایرانیان، او را سخت معتبر می‌دانند و چیزها از او گویند و معجزه‌ها، یاد کنند...»^{۳۲}

یک چیز در تاریخ علم و حقوق و اجتماع به اثبات رسیده است و آن این است که هر جا یک نقطه‌ی عطفی در زمینه‌ی اجتماعی و سیاسی و حقوقی و فرهنگی به وجود می‌آید که یک قله در آن زمینه می‌شود، حتماً یک پیشینه‌ی قبلی داشته است. این گونه نیست که یکبار در یک جامعه موضوعی به نهایت اوج خود برسد و پیش از آن سابقه‌ای در آن جامعه نداشته باشد. آنچه را هم که در ایران باستان، در منشور حقوق بشر کوروش بزرگ در سال ۵۳۸ پیش از میلاد بروز داده شد، در واقع بازتاب و ادامه‌ی روند منشور حقوق منوچهر در حدود دو هزار سال پیش از زمان کوروش بود. در

۳۲. طالع، هوشنگ، تاریخ ایران کهن، نشر سمرقند ۱۳۹۱، ص ۴۳۸.

واقع می‌توان گفت آنچه در منشورهای حقوق بشر منوچهر و کوروش ظهور کرد، همانا جهان بینی ملت ایران است.

منتهی این ملت هر بار که به قدرت می‌رسد، فرصت می‌یابد که آن ذات خوب خود را نشان دهد و در بیان آن کسی که در رأس دولت است، جهان بینی خود را که سرشار از مهر و محبت به هم نوع و دادگری و انسان محوری و آزادی است بیان می‌کند.

به هر حال اسناد و مدارک کهن ایران نشان می‌دهد که منوچهر در حدود چهار هزار سال پیش به حقوق شهروندی و حقوق بشر توجه زیاد نموده است که به طور خاص در دو مقطع آن را شفاف و روشن می‌بینیم. یکی زمانی که ایشان می‌خواهد کار پادشاهی خود را آغاز کند، به هنگام سخنرانی آغازین و مرور قانون اساسی کشور ادای سوگند در حضور انجمن (شورای کشور) از زبان وی می‌شنویم که او می‌گوید برای ملت ایران، رسالت دفاع از آزادی‌های انسانی نبرد و با جور و ستم را در هفت کشور روی زمین (سراسر جهان) به دوش می‌کشد.

او می‌گوید هر کس حقی از درویش ضایع کند در نظر من در حکم کافر است و توانگران و قدرتمندانی که به مردم رنجور و ضعیف ستم روا دارند، از اهریمن و کافذ هم در نزد من (منوچهر شاه) بدتر می‌باشند. همه با هم برابر و از اصول ثابت و مشخصی پیروی می‌کند و از حقوق یکسان شهروندی برخوردار هستند. او در آن سخن رانی که فردوسی به نظم آورده است می‌گوید:

هر آن کس که در هفت کشور زمین	بگردد ز راه و بتابد ز دین
نماینده‌ی رنج، درویش را	زبون داشتند، مردم خویش را
برافروختن، سر ز بیشی گنج	به رنجور مردم، نماینده رنج
همه سر به سر، نزد من کافرند	وز اهریمن بد کنش، بدتراند
هر آن دین ور، کو، نه بر دین بود	ز یزدان و، از منش نفرین بود

آنچه را که به کوتاهی مرور کردیم، در سخنرانی منوچهر به گاه شروع مسئولیت خود به عنوان پادشاه بود که در حضور انجمن بزرگان، ایراد کرد و در آن به روشنی به حقوق بشر و حقوق شهروندی که اصول انسانی مورد پذیرش و باور ایرانیان بود اشاره کرد. لیکن در جای دیگر نیز نمونه از گفتار و کردار او داریم که برای تبیین بیشتر موضوع آن را نیز می‌آوریم و آن هنگامی است که موفق می‌شود تجاوز نیروهای تورانی و سلمانیان را در هم بکوبد و پیروز میدان شود و پس از آن همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، سپاهیان سلم از منوچهر درخواست بخشش کرده و می‌گویند:

سپاهی، بر این رزمگاه آمدیم	نه بر آرزو، کینه خواه آمدیم
کنون سر به سر، شاه را بنده‌ایم	دل و جان، به مهر وی آکنده‌ایم
گرش، رای کین است و، خون ریختن	نداریم، نیروی آویختن
سران یکسره، پیش شاه آوریم	بر او، سر بی گناه آوریم
براند هرآن کام، کو را هواست	بر این بی گنه جان ما پادشاست.....

تجاوز درهم شکسته می‌شود و خون ریزان اعلام می‌دارند که دیگر توان پی پیگیری نبرد را ندارند. آنان خود را تسلیم پادافره‌ی (مجازات) تجاوز و یه رسم همه‌ی زمان‌ها، مرگ و زندان و اسارت و بردگی کرده‌اند. اما منوچهر (ملت و مردم) فرمان می‌دهد که چون دشمنان تسلیم شده‌اند خون هیچ کس نباید به «کین یا کام» ریخته شود.^{۳۳}

او در اصل منشور حقوق بشر را که شامل اصول دادگری، انسان دوستی و خدا ترسی و اصول انسانی مورد قبول ملت ایران در عهد کهن و دولت و حاکمیت زمان است، به این صورت که سپس به زبان نظم درآمده است، بیان می‌کند و ثبت تاریخ شده است:

چنین داد پاسخ: که من کام خویش
به خاک افکنم، برکشم نام خویش

۳۳. طالع، هوشنگ، تاریخ ایران کهن، نشر سمرقند، انتشارات ۱۳۹۱. صص ۴۴۱. ۴۴۲.

هرآن چیز کان، نزد راه ایزدی است	از اهریمنی، گر ز دست بدی است
سراسر ز دیدار من، دور باد	بدی را، تن دیو رنجور باد
شما، گر همه کینه دار من اید	وگر دوستدارید و یار، من اید
چو پیروزگر، دادمان دستگاه	گنه کار، پیدا شد از بی گناه
کنون روز دادست و، بیداد شد	سران را سر از کشتن آزاد شد
همه مهر جوید و افزون کنید	تن آلت جنگ، بیرون کنید
خردمند باشید و، پاکیزه دین	از آفت همه پاک و، بیرون ز کین
به جایی که تان هست، آباد بوم	اگر تور، اگر چین، اگر مرز روم
همه نیکوئی بادتان، پایگاه	به روشن روان بادتان، جایگاه.....

یعنی به راحتی می‌توان از آنچه گذشت به این مفاهیم حقوقی رسید که بر اساس قوانین و یا عرف و هنجارهای حاکم بر جامعه‌ی سیاسی آن روزگار، دست کم در مراجع رسمی کشور، همه‌ی شهروندان از حقوق یکسان و برابر برخوردارند. هیچ کس حق ندارد به دیگری آزار برساند. اگر توانگری (از نظر زر یا زور) به ناتوانی ستم کند، موجب مجازات اشد است و خشم خدا و پادشاه و شدت عمل برخورد قانون را در پی خواهد داشت و باید خردورزی و دادگری پیشه کرد و تا می‌شود آن را گسترش داد و....

یک نکته را یادآور شویم، مبدا دچار اشتباه شویم و تصور کنیم این مطالب فقط به شخصیت فردی منوچهر که انسان بزرگ و وارسته‌ای بوده مربوط می‌شود. نه این گونه نیست. درست است که منوچهر انسان بزرگ و وارسته‌ای بوده است (اگر این گونه نبود و سجایای اخلاقی و فردی نداشت که او را به پادشاهی بر نمی‌گزیدند) اما اصل قضیه این است که این‌ها قسمتی از حقوق و قانون اساسی کشور و دست کم عرف مسلم جامعه‌ی سیاسی آن روز ایران (که باز عرف مسلم و هنجارهای

قطعی خودش در حکم قانون است) بوده است. اگر دقت کنیم فقط منوچهر نیست که این گفتار و کردار را دارد. در هر زمان هریک از آنان که به روش گزینش نمایندگان ملت، یعنی همان انجمن بزرگان(مهستان) قدرت و فرمانروایی را در دست گرفته‌اند، همین روش و منش در کردارشان جاری است.

در اینجا چند جمله از کتاب «حقوق جهان در ایران باستان، نوشته‌ی استاد فریدون جنیدی» که از یسنا و یشت‌ها برگرفته شده را می‌آوریم که شاهدانی دیگر بر درستی مطلب بالا باشند:

من روا می‌دارم، آزادی رفت و آمد، آزادی منزل، از برای اهالی خان و مانی که در روی این زمین.... به سر می‌برند. «یسنا ۱۲-پاره ۳»^{۳۴}

راه‌هایی که مهر می‌پیماید (یعنی کشوری که با دادمهر اداره می‌شود) روشن است، با دشت‌های گسترده و دره‌های ژرف و آنجا چارپایان و مردمان آزاد در گردش‌اند. مهر یشت ۲۸-بند ۱۲.

اما بعد دیگر از حقوق حاکم و مردم، چگونگی حضور مردم و جایگاه آنان در سیاست، است. گویی بدون اشاره به مردم سیاست ناتمام می‌ماند.

به طور کلی در شاهنامه کمتر نشانی از حضور مردم در سیاست می‌توان دید. در ابتدا و در پایان ماجرای ضحاک و ظهور فریدون، مردم به سرعت در صحنه ظاهر می‌شوند و با همان سرعت نیز کنار می‌روند. یکی از مظاهر حقوق مردم در رابطه با دولت، انتخابات است. اما گویی از آنجا که در شاهنامه اصل توارث و نژاد و عامل دیگری که از آن به عنوان فره ایزدی یاد می‌شود، عوامل اساسی در به قدرت رسیدن حاکم می‌باشند، لذا ردپایی از حضور و دخالت مردم در آن زمان دیده نمی‌شود.

در زمان به قدرت رسیدن پادشاهان دادگر نشانی از عامه مردم دیده می‌شود، اما آن‌ها از زبان حاکم توصیف می‌شوند. بیشتر در زمان بروز جنگ‌ها نیز از مردم سخن به میان می‌آید. در این موارد پادشاه و یا فرمانده سپاه، لشکریان را به رعایت حقوق مردم فرمان می‌دهد. به این ترتیب داوری در مورد

^{۳۴}. رسولی، محمد، مبانی حقوق عمومی در شاهنامه، انتشارات سمرقند، ۱۳۹۱، ص ۱۳۵.

جایگاه مردم در حکومت در شاهنامه دشوار است. اردشیر به عنوان یکی از پادشاهان آرمانی در شاهنامه، کلیت جمعیت را جاهل و غیر قابل اعتماد می‌خواند.^{۳۵}

مجوی از دل عامیان راستی	که از جست و جو آیدت کاستی
وزیشان تو را گر بد آید خبر	تو مشنو زبد گوی و اندوه خور
نه خسرو پرست و نه یزدان پرست	اگر پای گیری سرآید به دست
چنین باشد اندازه‌ی عام شهر	تو را جاودان از خرد باد بهر

در حقیقت حکومت، نقش بنیادی در پیشبرد آرمان‌های سیاسی شهروندان، استوار کردن پایه های حکومت و پاسداری از کشور و دین داشت. برخی از ایرانشناسان، (همچون فرای) ، ماندگاری کشور را مایه گرفته از وفاداری ایرانیان به شاه دانسته اند، نه به کشور. ولی باید دانست که چنانچه شاه از اصول درست شهریاری و دادگری پای فراتر می گذاشت و سودای ایران زمین و مردمان آن را نمی داشت، با ایستادگی روبه رو می شد.^{۳۶}

به واقع در مقابل حق‌هایی که مردم داشتند و حاکم درصدد تضمین آن‌ها بود، تکالیفی از قبیل حفظ پرداخت مالیات و اطاعت از حاکم نیز بر عهده‌ی شهروندان بود.

باژ و ساو کلمات مترادفی هستند که بارها در شاهنامه در معنای خراجی پادشاهان از پادشاهان دیگر و از مردم می‌گرفتند به کار برده شده است. علاوه بر این‌ها ترکیباتی هم‌چون باژخواه، باژگیر(در معنای گیرنده‌ی باژ)، باژبان(مامور وصول باژ)، باژگاه(محل وصل باژ) نیز در شاهنامه آمده است.

۱. نخستین بار که به واژه‌ی باژ اشاره شده، در زمان پادشاهی منوچهر است که سام دستان از مهرباب کابلی می‌گرفته است:

^{۳۵} . منشادی، مرتضی، بررسی چیستی سیاست و کیستی فرمانروا در شاهنامه، پژوهش‌نامه‌ی علوم سیاسی، تابستان ۱۳۹۱. ص ۱۲۶.
^{۳۶} . کاوندی کاتب، ابوالفضل، آیین شهریاری و روابط بین الملل در شاهنامه فردوسی پدیدآورده، اطلاعات سیاسی - اقتصادی :: پاییز ۱۳۹۲ - شماره ۲۹۳. ص ۳۰.

همی داد هر سال مر سام ساو

که با او به رزمش نبود ایچ تاو

۲. دومین بار در پادشاهی نوذر است که از کشورهای مختلف (بدون ذکر نام) برای او باژ می-
رسید:

بیامد ز هر کشوری باژ و ساو

ز بیم گو نامدار تیز تاو

۳. در عهد کاووس نیز سرزمین‌هایی چون مکران، بربر و هاماوران باژ گرفته می‌شد:

ز مکران شد آراسته چون عروس

برآمد دم نای و رویین و کوس

وقتی که کاووس به هاماوران می‌رود و سودابه را می‌بیند، عاشق او می‌شود و از شاه هاماوران می-
خواهد که سودابه را به همسری او درآورد. اما شاه هاماوران با دعوت کاووس به هاماوران، سعی
داشت که سرزمین و دختر خود را نجات دهد:

مگر شهر و دختر بماند بدوی

نباشد دگر بر سرش باژ اوی

اما کاووس در نبرد، شاه هاماوران را شکست می‌دهد که طبق پیمان مجبور می‌شود که باژ سنگینی
به کاووس بپردازد:

به پیمان که از شهر هاماوران

سپهد دهد ساو و باژ گران

از اسب و سلاح و ز تخت و کلاه

فرستد به نزدیک کاووس شاه

۴. سیاوش نیز از بعضی از سرزمین‌ها هم‌چون هند، در هنگامی که شهر سیاوش را ساخته بود،
باژ می‌گرفت. به این موضوع در گزارشی که پیران از این شهر به افراسیاب می‌دهد، اشاره
شده است:

بیامد بگفت آن کجا کرده بود

همان باژکز کشور آورده بود

که در کشور هند چون رزم کرد

بدان را سر اندر کشیده به گرد

۵. در زمان کیخسرو، رستم در گفت گو با کیخسرو به سرزمینی که بعدها معلوم می‌شود هندوستان است، اشاره می‌کند که در زمان منوچهر از ترکان خالی شده بود و تا دوران کاووس برای ایشان باژ می‌فرستاد. اما بعدها باژگزار توران شد:

همه باژ و ساوش به ایران برند سوی شهر ایران همی ننگرند

لذا رستم از کیخسرو اجازه می‌خواهد که سپاهی گران بر آن سرزمین حمله کند و باژ بگیرد و از این طریق به تورانیان نیز شکستی وارد آورد:^{۳۷}

اگر باژ نزدیک شاه آورند وگر سر بدین بارگاه آورند

چون آن مرز یکسر بدست آوریم به توران زمین بر شکست آوریم

علاوه بر موارد فوق، موارد بسیار دیگری در شاهنامه وجود دارد که واژه‌ی باژ چندین مرتبه به کار رفته است.

^{۳۷} . طاهری عبودند، آمنه، باژ و ساو در شاهنامه، مجله‌ی نامه‌ی پارسی، شماره‌ی ۳، ص ۱۰۹-۱۱۰.

ج- نظم عمومی

نظم عمومی یکی از مفاهیم کلیدی در هر نظام حقوقی است که همواره به عنوان یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های مشترک حکومت و شهروندان به شمار رفته است، چنانچه بقای هر حکومت، مبتنی بر وجود نظم پایدار است و این مسئله نیز می‌تواند مستمسکی برای تحدید، تضییق یا انکار حقوق و آزادی‌های بنیادین شهروندان قرار گیرد. یکی از مسائل بسیار مهم و پیچیده در حقوق، مفهوم نظم عمومی است که مورد مناقشه‌ی بسیاری از حقوقدانان داخلی و بین‌المللی است، به گونه‌ای که تقریباً در رابطه با پذیرش یک ضابطه‌ی مستقر و ثابت در خصوص مفهوم نظم عمومی، اتفاق نظر وجود ندارد و قانون بسیاری از کشورها نیز از همین روی، فاقد تعریف جامع و مانعی است که مقصود از مفهوم پیچیده‌ی نظم عمومی را تبیین نماید. این دشواری، در مرحله‌ی تعیین مصادیق نظم عمومی نیز قابل مشاهده است، چنانکه مصادیق نظم عمومی با ارکان تمدن و اخلاق حاکم بر یک جامعه ارتباط مستقیم داشته و از جامعه‌ای به جامعه‌ی دیگر متفاوت است و این امر، درک همه جانبه‌ی نظم عمومی را بیش از پیش دشوار ساخته است.^{۳۸}

ارائه تعریف کاملی از نظم عمومی بسیار دشوار است. اما به طور کلی نظم عمومی عبارت است از: مجموعه تاسیسات حقوقی و قوانین وابسته به حسن جریان لازم امور مربوط به اداره کشور و یا راجع به صیانت امنیت و اخلاق در روابط مردم که اراده افراد جامعه در خلاف جهت آنها بلا اثر باشد. بنابراین نظم عمومی به طور آشکار با منافع و مصالح جامعه مرتبط بوده و طبیعت آن به گونه‌ای است که همه افراد باید آن را محترم شمرده و تجاوز به آن غیرممکن باشد.^{۳۹}

^{۳۸} . منصوریان، مصطفی، آشنایی با مفاهیم حقوق عمومی، دفتر مطالعات نظام سازی اسلامی، ۱۳۹۴، ص ۳.

^{۳۹} . کاتوزیان، ناصر، فلسفه حقوق. تهران: انتشارات شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۷. ص ۵۲.

در برخی از آثار، نظم عمومی را مترادف با قواعد امری می-دانند که افراد نمی-توانند به وسیله قراردادهای خصوصی، آن قواعد را نقض کنند و مخالفت با نظم عمومی را چیزی جز نقض مقررات امری نمی-دانند.^{۴۰}

در واقع از این دیدگاه، نظم عمومی در حقوق داخلی معنای وسیعی دارد و شامل قواعد و سازمان‌هایی است که غرض از وضع و ایجاد آن، حفظ منافع عمومی و تامین حسن جریان امور عمومی است که از آن به قواعد امری تعبیر می‌شود. این نوع قواعد هم در حوزه حقوق عمومی و هم حقوق خصوصی یافت می‌شود.

نباید تصور کرد که نظم عمومی دارای مفاهیم و مبانی گوناگون است. زیرا در تمام مواردی که به نظم عمومی استناد می‌شود، مقصود این است که چون اجرای قاعده-ای با مصالح عالی دولت و منافع جامعه ملازمه دارد، بر قراردادها حکومت می‌کند.^{۴۱}

در تعیین قواعد نظم عمومی، هر کشور در چارچوب مصالح و منافع جامعه خود اقدام می‌کند. کشورها در این خصوص از آزادی عمل برخوردارند. این حق کشورها نیز از سوی مراجع بین-المللی به رسمت شناخته شده است. دیوان دادگستری اروپا با بیان اینکه نظم عمومی مفهومی سرزمینی دارد، اعلام می‌دارد که کشورهای عضو جامعه اروپا مسئولیت منحصر به فرد را در تعریف نظم عمومی خود دارند. بر این اساس دیوان تصدیق می‌کند که کشورهای عضو می‌توانند مفهوم نظم عمومی خود را نیز تغییر دهند.

از آنجا که قوانین مربوط به نظم عمومی، اصل آزادی اراده و آزادی قراردادی را محدود می‌سازند، در قلمرو حقوق خصوصی اعتبار دارند. بنابراین اگر چه بالاترین محل تجلی نظم عمومی، حقوق عمومی و به ویژه حقوق کیفری است، اما با توجه به اینکه در قلمرو حقوق عمومی، اصل آزادی قراردادی

^{۴۰} . ابدالی، مهرداد و تفرشی، محمد عیسی، بررسی قراردادهای نامشروع (مغایر نظم عمومی در حقوق فرانسه، انگلیس و ایران. مجله

مدرس علوم انسانی، شماره ۳۷: ۱۳۸۳. ص 3.

^{۴۱} . حدادی، مهدی، مقایسه مفهوم و کارکرد نظم عمومی در نظام حقوق بین الملل با نظام های حقوقی ملی. فصلنامه حقوق خصوصی، سال هفتم،

شماره شانزدهم؛ ۱۳۸۹. صص 157-184.

جایگاهی ندارد و در حقوق خصوصی است که آزادی قراردادی مطرح می‌شود، بیشترین مباحث نظم عمومی در حقوق داخلی، در این حوزه جریان دارد. محدودیت آزادی قراردادی هم ضرورتی اجتماعی و سیاسی است، زیرا حافظ منافع اساسی و بنیان‌های لازم هر اجتماع است و هم ضرورتی منطقی، زیرا مانع از آن می‌شود که اشخاص به میل خود در نظام حقوقی اخلال کنند.

مفهوم نظم عمومی در گذر زمان دچار سیالیت شده و مصادیق عینی آن در فضاهای زمانی و مکانی گوناگون تطور یافته است. در واقع، نظم عمومی در بردارنده‌ی مجموعه‌ای از عناصر عینی و ذهنی است که می‌توان در آن مولفه‌هایی مانند دین، عرف، اخلاق حسنه و... را مشاهده نمود. به عبارت دیگر جایگاه و اعتبار هر یک از عناصر نظم عمومی بر حسب مقتضیات زمانی و مکانی متفاوت است و از همین روی، عناصر موجب اخلال در نظم عمومی یک جامعه‌ی دین مدار با عناصر مخل آن در یک جامعه لائیک کاملاً متفاوت است.^{۴۲}

حال با توجه به توضیحات کوتاه بالا می‌توان موارد زیر را به صراحت اعلام و ادعا کرد:

۱. در هر جامعه‌ی سیاسی نظم عمومی از ملزومات اصلی آن است.
۲. در ایران عهد کهن و باستان یک جامعه‌ی سیاسی وجود داشته است.
۳. در بین سطور شاهنامه که روایتگر تاریخ آن دوران (کهن و باستان) ایران است، می‌توان رد و نشان نظم عمومی را دید که در ادامه سعی می‌شود، مصادیقی از آن آورده شود.

^{۴۲}. منصوریان، مصطفی، آشنایی با مفاهیم حقوق عمومی، دفتر مطالعات نظام سازی اسلامی، ۱۳۹۴، ص ۳.

د- منفعت عمومی

منفعت عمومی به عنوان یک مفهوم، بی تردید از زمان شکل‌گیری اجتماعات انسانی مورد توجه بوده است. اما توجه به این مفهوم در قالب یک نظریه برای نخستین بار توسط پروفیسور مارسل والین، رئیس دانشکده‌ی حقوق پاریس برای توجیه اعمال اداری و پوشاندن کاستی‌های نظریه‌ی خدمات عمومی مطرح شده است.^{۴۳}

البته استاد والین در ابتدا از طرفداران سرسخت نظریه‌ی خدمات عمومی بود اما به تدریج به این نتیجه رسید که مفهوم منفعت عمومی بهتر می‌تواند اعمال اداری دستگاه‌های دولتی را توجیه نماید. علی‌رغم وضوح نسبی ترکیب «منفعت» و «عمومی»، این مفهوم نیز مانند اغلب مفاهیم حاضر در علوم انسانی، از تشتت در تعریف و تبیین، به دور نمانده و تعابیر متفاوتی از آن ارائه شده است، تا آن‌جا که به اعتقاد برخی، مفهوم منفعت عمومی، به همان اندازه که مفهوم «عمومی» گسترده است، دامنه دارد و به تعبیر برخی دیگر، این مفهوم بسیار نسبی و اتفاقی و انعطاف پذیر است و به اعتبار زمان و مکان تفاوت می‌کند.^{۴۴}

در تاریخ متعددی که از نظم عمومی شده است، مفهوم نفع عمومی جایگاهی محوری داشته است و از عناصر آن به شمار رفته است. به عنوان مثال در یک تعریف، نظم عمومی مشتمل بر قواعد و سازمان‌هایی قلمداد شده است که غرض از وضع آن، حفظ منافع عمومی و تامین حسن جریلن امور می‌باشد و اراده‌ی افراد نمی‌تواند آن را نقض کند.^{۴۵} منافع عمومی که می‌توان از آن به منافع مشترک اعضای یک گروه یاد نمود، در تعریفی وسیع‌تر شامل عواملی است که موجبات رفاه، آسایش و سعادت جامعه و اعضای آن را فراهم می‌سازد و در بسیاری از موارد، مصاح به کلیت جامعه و نه لزوماً تک تک اعضای آن بر می‌گردد.^{۴۶}

^{۴۳} . انصاری، شیخ مرتضی، المکاسب، نشر مطبوعات دینی، ۱۳۶۶، ص ۷۷.

^{۴۴} . عباسی، بیژن، حقوق اداری، نشر دادگستر، ۱۳۸۹، ۱۵۳.

^{۴۵} . الماسی، نجادعلی، تعارض قوانین، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ هفتم، ۱۳۷۹، ص ۱۲۹.

^{۴۶} . حسینی، سید علی، نظم عمومی و حاکمیت قانون در اسلام، انتشارات بوستان، ۱۳۸۶، ص ۲۸.

به این ترتیب منفعت عمومی به عنوان یکی از اساسی‌ترین مولفه‌های نظم عمومی، نمی‌تواند جدای از ارزش‌ها و هنجارهایی باشد که اجتماع آن‌ها را پذیرفته است و از ملزومات نظم عمومی به شمار می‌رود. اقتضای چنین مفهومی نیز آن است که حقوق افراد دیگر بنا بر وجود منافع شخصی مختل نگردد.^{۴۷}

منفعت عمومی عبارتند از اموری که برای همه یا تعداد بسیار زیادی از مردم حائز اهمیت و ارزش باشد و برای آن‌ها فارغ از آنکه عملاً هم از آن منتفع شده‌اند یا خیر، مطلوبیت داشته باشد.

مفهوم منفعت عمومی معنایی عام‌تر از خدمات عمومی را در بر می‌گیرد. چراکه در مفهوم خدمات عمومی تنها آن دسته از منافع عمومی مورد توجه قرار می‌گیرند که توسط بخش دولتی به انجام می‌رسد و تحت ضوابط خاص حقوق عمومی است و نه همه‌ی اموری که حاوی نفعی برای عموم جامعه است.^{۴۸}

می‌توان گفت منفعت عمومی در دیدگاه ایرانی ارتباط تنگاتنگی با منافع عمومی دارد. پرداختن به منافع عمومی از بارزترین اندیشه‌های ایرانی است که در سرتاسر شاهنامه نمود پیدا کرده است. این باور تا آنجا قدرت داشته است که حتی ملی‌گرایان امروز ایران، با استناد به شاهنامه به دنبال شعار منافع ملی و منفعت عمومی هستند. توجه به منفعت عمومی آنچنان در شاهنامه به وفور وجود دارد که می‌توان گفت: شایع‌ترین مفهوم به طور آشکار و یا مستتر همین مفهوم است. خود شاهنامه نیز این امر را یک ارزش دانسته و در جهت گسترش باور به آن دعوت می‌کند. در همین راستا در شاهنامه آن ایرانی که به منفعت عمومی توجه نکند بی‌ارزش شمرده می‌شود. باور به منافع و منفعت عمومی تا به آنجاست که حتا حفظ محیط زیست از خویشکاری‌های مسلم هر فرد است و عناصر اصلی محیط زیست یعنی آب، خاک، هوا و آتش مقدس شمرده می‌شوند و پاسداشت آن‌ها از آن روی که سودی همگانی و منفعت عمومی است کاری مهم، ارزنده و سپینتایی دانسته می‌شود. ادامه‌ی اندیشه‌ی توجه به منفعت عمومی و جامعه تا به آنجاست که فدا شدن و فنا شدن در راه

^{۴۷} . خاقی دامغانی، رحمت‌اللهی، حسین، مدنیان، غلامرضا، امکان با امتناع تبیین مفهوم نظم عمومی در حقوق، پژوهش‌های حقوق تطبیقی، ۱۳۹۰، ص ۴۹.

^{۴۸} . موسی زاده، رضا، حقوق اداری، نشر میزان، ۱۳۸۱، ص ۵۶.

جامعه و منافع عمومی یک افتخار است. چنانکه شعارهایی از قبیل «چو ایران مباد تن من مباد» و یا «جانم فدای وطنم» که در افواه عموم از دیرباز جاری است و در سراسر فحوای شاهنامه نیز هویداست، برگرفته از همین اندیشه است.

حکومت نهادی سیاسی است، دارای اندازه‌ای از مرکزیت و ادعای حاکمیت و کنترل بر سرزمینی مشخص. این نهاد سیاسی بعد عمودی ساختار سیاسی تشکیلات قانونی است که بر بنیاد خواست و رضایت عمومی در یک گروه انسانی مشخص پای می‌گیرد و سرزمین، بعد افقی آن شمرده می‌شود. گفتنی است که حکومت، بی اعمال حاکمیت معنا و مفهومی ندارد و دو مفهوم حکومت و حاکمیت را نمی‌توان از هم جدا کرد.^{۴۹}

بحث حاکمیت حکومت در جغرافیای سیاسی محدود به این توضیح است که اداره‌ی سرزمین و ملت، بی اقتدار و حاکمیت امکانپذیر نیست. امروزه حکومت‌ها زیر مجموعه‌های گوناگون همچون قوه‌ی مجریه بعنوان نهاد اجرایی، قوه‌ی مقننه به عنوان نهاد قانون‌گذاری و نظارت، قوه‌ی قضاییه به عنوان نهادی دادگستر و مستقل و نیروهای مسلح برای دفاع و برقراری امنیت در کشور دارند، به علاوه در رأس هریک از آنان شخص یا گروهی قرار دارد که به نوبه‌ی خود مسئولیت‌های خطیری را برعهده دارند که این اشخاص بسته به نوع نظام افراد متفاوتی از جمله پادشاه، ولایت فقیه، رئیس جمهور و..... می‌تواند باشد.

البته این‌ها ارکان معمول حکومت‌هاست و بسته به نوع رژیم‌های حکومتی ارکان دیگری نیز در ترکیب اصلی حکومت قرار می‌گیرد، مانند شاه به عنوان سر حکومت در نظام‌های شاهی و یا حزب نیرومند در نظام‌های تک حزبی.^{۵۰}

حکومت یکی از بنیادی‌ترین عناصر پیدایش، ماندگاری و هویت ملی ایرانیان در سراسر تاریخ بوده است. حکومت‌ها، خواه ایرانی و خواه انیرانی، همچون دانه‌های زنجیر پیوسته از پی هم آمده‌اند و تا آنجا که حافظه‌ی تاریخی یاری می‌کند، ایرانیان بی حکومت نبوده‌اند و حتا از کهن‌ترین ملت‌های دارنده‌ی حکومت به شمار می‌آیند.

اندیشه‌ی سیاسی حکومت در ایران باستان

^{۴۹} . مجتهدزاده، پیروز و حافظ نیا، محمد رضا، برابر سازی معانی واژگان جغرافیای سیاسی، فصلنامه‌ی بین المللی ژئوپلتیک، ۱۳۸۷، ص ۲-۴.
^{۵۰} . کاوندی کاتب، ابوالفضل، آیین شهریاری و روابط بین الملل در شاهنامه‌ی فردوسی، مجله‌ی سیاسی-اقتصادی، ۱۳۹۲، ص ۲۶.

الگوی قدرت سنتی در ایران، استوار بر فرماندهی از بالا و فرمانبری از پایین، سخت با مفاهیم اسطوره‌ای و مذهبی در آمیخته بود و این پندار که پیوندی میان فرمانروا و خداوند وجود دارد، چنان مشروعیتی به قدرت سیاسی می‌بخشید که هرگونه رقابت در زندگی سیاسی، غیرحقانی شمرده می‌شد. پیروی بی چون و چرا از فرمانروایان، چه از دید سیاسی و چه از دیدی غیر اعتقادی و دینی، بر مردمان واجب شمرده می‌شد.^{۵۱}

در این میان تاریخ نگاری باستانی ایران درباره‌ی شاهان یا پادشاهان که نماد همبستگی ایرانیان نگهدار و نگهدار سرزمین و فرهمند و مورد تایید اهورا مزدا شمرده می‌شدند، پا گرفت. شاه آرمانی فراتر از طبقات جای داشت و همواره می‌کوشید وضعی فراهم آید که هر فرد و طبقه در جایگاه ویژه‌ی خود باشد و وظیفه‌ی خود را بشناسد. این همه تنها از او ساخته بود، زیرا شاه آرمانی ویژگی‌هایی داشت که دیگران از آن بی بهره بودند.^{۵۲} او نقش بنیادی در پیشبرد آرمان‌های سیاسی شهروندان، استوار کردن پایه‌های حکومت و پاسداری از کشور و دین داشت. برخی از ایران‌شناسان، همچون فرای، ماندگاری کشور را مایه گرفته از وفاداری ایرانیان به شاه دانسته اند، نه به کشور. ولی باید دانست که چنانچه شاه از اصول درست شهرداری و دادگری پای فراتر می‌گذاشت و سودای ایران زمین و مردمان آن را نمی‌داشت، با ایستادگی رو به رو می‌شد.

حکومت در شاهنامه:

واژه‌ی حکومت در شاهنامه به کار نرفته است، ولی برخی واژگان مفهومی در این اثر، می‌تواند معادل حکومت به مفهوم امروزی آن قرار گیرد. «شهریاری» نزدیکترین واژه و مفهوم به حکومت است.

تن پیل و چنگال شیران تورااست

کنون شهریاری به ایران تورااست

برادر شود شهریاری و دین

چو بر دین کند شهریار آفرین

^{۵۱}. بشیریه، حسین، موانع توسعه‌ی سیاسی در ایران، مجله‌ی گام نو، ۱۳۸۰، ص ۳۱.
^{۵۲}. نصیری، حامد، نقش اشته در سامانمندی و نظم دهی سیاسی کشور، مجله‌ی اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ۱۳۸۷، ص ۱۲۷-۱۲۸.

دومین واژه در شاهنامه که می‌تواند معادل حکومت گرفته شود، «گاه» است. هرچند این واژه معنایی چند دارد، ولی به جای حکومت نیز به کار رفته است. برای نمونه داستان رستم و اسفندیار، آنجا که اسفندیار از گشتاسب خواهان حکومت می‌شود:

سیم روز گشتاسب آگاه شد	که فرزند جوینده‌ی گاه شد
همی رو چنین تا فریدون شاه	که شاه جهان بود و زیبای گاه
چنین شاه بر گاه هرگز مباد	نه آنکس که گیرد از او نیز یاد

واژه‌ی دولت در شاهنامه ۱۵ بار آمده است، ولی برداشت سیاسی از آن نمی‌توان کرد. دولت در شاهنامه به معنای فر، بزرگی، ارجمندی و و دارایی به کاربرده شده است. برای مثال هنگامی که افراسیاب به دست کیخسرو می‌افتد و در چنگ او اسیر می‌شود، فردوسی او را بی‌دولت می‌خواند:^{۵۳}

چنین گفت بی‌دولت افراسیاب	که این روز را دیده بودم به خواب
چو لختی برآمد بر این روزگار	فروزنده شد دولت شهریار

عناصر ساختاری حکومت در شاهنامه

نظام شاهنشاهی گونه‌ای ویژه از نظام حکومتی بوده که در آن شاهنشاه، بر فراز هرم سیاسی کشور، بر شاهان نیمه مستقل استان‌های ایران فرمان می‌رانده است. این نظام سیاسی در دوران هخامنشی در ایران پایه‌گذاری شد و در دوران اشکانی و ساسانی ادامه یافت. در این گونه نظام، همه کارها در کشور بر محور شاه می‌چرخید. شاه، برترین انسان روزگار خود بود و هسته مرکزی نیروهای فکری، سیاسی اجتماعی، دینی، آیینی، نظامی و فرهنگی جامعه به شمار می‌آمد.

^{۵۳} . کاوندی کاتب، ابوالفضل، آیین شهریاری و روابط بین الملل در شاهنامه‌ی فردوسی، مجله‌ی سیاسی-اقتصادی، ۱۳۹۲، ص ۲۸.

در شاهنامه، شاه نماد استقلال کشور و نگهبان ایران در برابر هجوم خارجی است. او نقش محوری و حیاتی در اندیشه‌ی سیاسی ایران باستان دارد. بهترین بخشی که در شاهنامه می‌تواند تا اندازه‌ای اهمیت شاه را در ایران باستان و به ویژه در دوران ساسانیان روشن سازد، گفتگوی انوشیروان و بزرگمهر است. آنجا که انوشیروان از بزرگمهر می‌خواهد فلسفه‌ی وجودی و اهمیت شاه را تبیین کند و وی در پاسخ از چگونگی روابط شهروندان و شاه نیز سخن می‌گوید.^{۵۴}

سخن بزرگمهر، نشان دهنده‌ی دیدگاه کلی شاهنامه درباره‌ی شاهنشاه و نقش و اهمیت وی در انگاره‌های ایرانیان باستان است: از شاه باید فرمان برد؛ او اهمیت آیینی و دینی دارد؛ در اجرای فرمان او نباید درنگ کرد؛ دشمنی با او نشان اهریمنی است؛ خردمندی در فرمانبری از شاه است؛ شاه مایه آرامش و امنیت در کشور است؛ رسیدن به جایگاه‌های بلند در کشور به دست او ممکن است؛ شاه مایه‌ی نیکی و بدی است و دسترسی به همه چیز برای او ممکن است؛ به کسی نیازمند نیست؛ استان‌هایی که سر به فرمان شاه نهند، خجسته تر و فرخنده ترند؛ فر و بخت شاه، مایه فر و بخت و نیکی در کشور است؛ شاه برخوردار از فره ایزدی است؛ سرپیچی از فرمان او مایه بدبختی است، حتا رنج از وی با گنج همراه است؛ او اندازه‌ی باژ را تعیین می‌کند و در این زمینه اختیار تام دارد؛ کارگزاران حکومت باید از رازداران باشند؛ دروغ گوین، سرکشان و آنان که در اجرای فرمان سستی می‌کنند، جایگاهی نخواهند داشت؛ شاه کشی حرام است؛ نافرمانی نشان بی‌خردی است؛ شاه رهبر و راهنمای جامعه است.^{۵۵}

در شاهنامه، شاهان همواره بی‌اندازه دولتمندند و کمتر به این نکته اشاره می‌شود که سرچشمه بخش بزرگی از درآمد آنان، مالیات‌هایی است که شهروندان می‌پردازند یا باژ و ساوی است که از شکست خوردگان در جنگ گرفته می‌شود یا به گونه‌ی غنایم جنگی است. وجود یک فرمانروا در کشور، حتی فرمانروای ستمگر، مایه آرامش و امنیت در کشور است. شاهنشاه نیرومندترین کس در کشور است و مانند او کسی نباید نیرومند باشد، زیرا:

^{۵۴} . کاوندی کاتب، ابوالفضل، همان، ص ۲۹.

^{۵۵} . فردوسی، حکیم ابوالقاسم، شاهنامه‌ی فردوسی، ۱۳۸۷، ص ۴۴۱.

چو فرمان دو گردد نماند به جای
خردمند گوید که در یک سرای

شاه از پرکاربردترین واژگان در شاهنامه است و شاهنشاه برترین مردمان به شمار می آید:

شاهنشاه بر مهتران مهتر است
ز کار آن گزیند کجا در خور است

هر چند سر رشته همه کارهای سیاسی، اجرایی، اداری، کشوری و لشکری در ایران باستان و بویژه در دوران ساسانی به شاهنشاه می‌رسد و این نکته در شاهنامه آشکار است، ولی در این شاهنامه، از کارویژه و اختیارات شاهنشاه و بایدها و نبایدها درباره او نیز سخن رفته است. برجسته ترین اختیارات و کارکردهای شاه چنین است:

۱. هدایتگری و رهبری در اداره کشور؛

۲. پاسداری از استقلال کشور؛

۳. فرماندهی کل سپاه و فرماندهی در جنگها، آماده سازی نیروهای رزمی و نظارت بر آنها؛

۴. دادن فرمان جنگ یا آتش بس؛

۵. تنظیم روابط خارجی با برخورداری از اختیار تام در مورد درخواست و پذیرش پیمان صلح؛

۶. برقراری نظام تقسیمات کشوری، تقسیم بندی سرزمینها و استانها و گماردن فرمانداران؛

۷. آباد کردن کشور با ساختن شهرها، کاخها، باروها، راهها، رباطها، پلها، آبگیرها، چاهها، آب انبارها، بندها،

انتقال آب رودها به شهرها و مناطق کم آب یا به منظور گسترش کشاورزی؛

۸. پاسداری از کشور و نگاهبانی از مرزها و برقراری آرامش و امنیت در کشور؛

۹. تعیین مقدار مالیات، گردآوری و کنترل آن و نیز بخشیدن مالیات؛

۱۰. تیمار کودکان یتیم، بیوه زنان، سالخوردگان و نیازمندان؛
۱۱. پاسداشت دین، اعمال سیاست دینی، انجام دادن مناسک دینی و برپا کردن آتشکده؛
۱۲. رسیدگی به وضع استانها از راه سفر کردن به آنها؛
۱۳. از میان بردن آفتها و مبارزه با خشکسالی؛
۱۴. داوری؛
۱۵. برگماردن یا برکنار کردن کارگزاران بلندپایه کشوری و لشکری و تعیین وظایف آنان؛
۱۶. صدور منشور شاهی و ابلاغ آن به همگان؛
۱۷. اعلام بر تخت نشستن شاه تازه به استانها و دیگر کشورها؛
۱۸. تقسیم غنایم میان سپاهیان، بزرگان، مرزبانان و شهروندان؛^{۵۶}

وزیر

یکی از مناصب آشنا در فرهنگ سیاسی ایران که در منابع تاریخی و حتی داستانها بسیار از آن یاد می‌شود وزیر است. در شاهنامه معمولاً در کنار شاهان و شاهزادگان، وزیران و رایزنانی حضور دارند که سمبل خرد و دانایی محسوب می‌شوند. فردوسی اغلب آنان را می‌ستاید و وجودشان را برای برقراری داد لازم می‌داند. وزیر و رایزن و راهنما در هر سه بخش شاهنامه دیده می‌شود، اگرچه در بخش اسطوره ای حضور کم‌رنگ تری دارد.^{۵۷}

وزیر نخستین پدیده ای است که هسته نظام دولتی از آن برآمده و در نخستین سده‌های میلادی از سوی شاه شاهان در امپراتوری ساسانی واقعیت یافته است. بزرگمهر نامدارترین وزیر ایرانی در روزگار پیش از اسلام است که در شاهنامه از وی سخن رفته است. گذشته از بزرگمهر، در

^{۵۶} . کاوندی کاتب، ابوالفضل، آیین شهریاری و روابط بین الملل در شاهنامه‌ی فردوسی، مجله‌ی سیاسی-اقتصادی، ۱۳۹۲، ص ۳۰.
^{۵۷} . موسوی، سیدکاظم؛ خسروی، اشرف، پیوند خرد و اسطوره در شاهنامه، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱، ص ۴۲.

داستان‌های شاهنامه بسیار پیش می‌آید که شاه از رایزنی کارگزاران و جهاندیدگان، بهره می‌گیرد. برای نمونه، انوشیروان سه وزیر داشته که فردوسی درباره‌ی آنان گفته است⁵⁸:

سه مرد از دبیران نوشین روان	یکی پیر و دانا و دیگر جوان
چو ایزد گشنسب و دگر برزمهر	دبیر خردمند و با فر و چهر
سه دیگر که ماه آذرش بود نام	خردمند و روشن دل و شادکام
بر تخت نوشین روان این سه پیر	چو دستور بودند و همچون وزیر

بزرگان

بر پایه‌ی شاهنامه، همواره در کنار شاهنشاه، گروهی از بزرگان حضور دارند که او را در نبردها، گرفتن تصمیمات، آیین‌های درباری، دیدارهای سیاسی و برسرهم در بزم و رزم او را همراهی می‌کنند. بزرگان می‌توانند شماری از سران لشکری، کشوری، موبدان، فرمانداران، رادان و بخردان باشند. برداشت دیگر، آن است که واژه‌ی بزرگان می‌تواند اشاره به خانواده‌های بزرگ شاهی داشته باشد که در روزگار اشکانی و ساسانی در کارهای کشور دخالت مستقیم داشته‌اند؛ خانواده‌های مهمی چون قارن و کارن که در شاهنامه نیز از آنها یاد شده است. اعضای این خانواده‌های بزرگ در بسیاری از بخش‌های حکومت به کار گرفته می‌شده‌اند و گاه از آنان با عنوان فرمانده سپاه، نماینده‌ی سیاسی حکومت، فرماندار و بزرگ مالک یاد شده است.

برای نمونه می‌توان بر بهرام چوبین انگشت گذاشت که از خاندان بزرگ قارن بود که در ری می‌زیستند. بر پایه‌ی شاهنامه، بهرام چوبین که در ۵۹۰ میلادی یکی از ساسانیان را چندی از تخت شاهی رانده بود، تبارش به میلاد می‌رسیده و از اشکانیان بوده است. این خانواده‌ها گاهی ادعا می‌کردند که نجابتشان ریشه دارتر و یا به همان ریشه داری نجابت خاندان ساسانی است.^{۵۹}

⁵⁸ . کاوندی کاتب، ابوالفضل، آیین شهریاری و روابط بین الملل در شاهنامه‌ی فردوسی، مجله‌ی سیاسی-اقتصادی، ۱۳۹۲، ص ۳۱.

^{۵۹} . نولدکه، تئودور، حماسه‌ی ملی ایران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۹، ص ۳۶-۴۱.

سپاه

از بزرگترین پایه‌های حکومت در ایران باستان که در شاهنامه برجستگی ویژه دارد، سپاه است. نیرویی نظامی

سیاسی که شاهنشاه برفراز آن جای دارد. سپاه مورد نیاز کشور از چهار راه فراهم می‌شود:

- ۱- به گونه ویژه گردانی که از خانواده‌های بزرگ، نجیب زادگان و برترین سربازان هستند و در مرکز کشور مستقر و تربیت می‌شوند؛
- ۲- سپاهیان که در استانها تربیت می‌شوند و با اشاره شاهنشاه در نبردها و آیینهای رزمی، بزمی، رژه‌های نظامی، قدرت نمایی و نشان دادن آمادگی خود در مرکز حضور می‌یابند؛
- ۳- نیروهای قبیله‌ای که به گونه چریک در خدمت حکومت هستند؛
- ۴- سپاهیان استانهای مرزی که عهد هدار پاسداری از مرزهای کشورند.
- ۵- این سپاهیان مستقیم از شاهنشاه فرمان می‌بردند و به هنگام پیش آمدن نبردهای بزرگ نیز باید نیرو می‌فرستادند. نفرستادن نیرو، سرپیچی از فرمان شاه و گردنکشی به شمار می‌آمد. به هنگام نیاز استانها و بویژه استانهای مرزی نیز حکومت نیروهای مورد نیاز آنها را برای تأمین امنیت و نبرد می‌فرستاد. برپایه شاهنامه، شاه، وزیران، فرمانداران، آزادگان، دهقانان، کارآگاهان و حتا موبدان، برای رسیدن به مقام، م‌ی‌بایست تواناییهای خود را در نبردها و فرماندهی سپاه نشان داده باشند. سپاه نیرومند، پشتوانه‌ای بزرگ برای شاه و کشور بود:

بدو گفت موبد که لشکر بساز که خسرو به لشکر بود سرفراز

شرح جنگ‌ها در شاهنامه، بسیار شورانگیز است. همه پهلوانان و اسبهای‌شان دارای ساز و برگ کامل و سنگین هستند و همسانی‌های بسیار با سواران زرهپوش و ترس آور دوران ساسانی دارند. پهلوانان و جنگجویان باید از همه جنگ افزارها و ابزارها به دقت نگهداری کنند. از دست دادن هر یک از آنها خواه اسب باشد، خواه نیزه، شمشیر، کلاه، زره و.. نشان بی‌لیاقتی است و برای

جنگجو بسیار گران تمام می شود. در این زمینه می توان از دو داستان یاد کرد: یکی داستان گم شدن رخس، اسب رستم، که در خاک سمنگان رخ داد و زمینه آشنایی رستم با شاه سمنگان و تهمینه دختر او را فراهم ساخت؛ دیگری، داستان گم شدن تازیانه بهرام، پهلوان ایرانی، برادر گیو و پسر گودرز، در نبرد ایران و توران در میانه کارزار. بهرام هنگامی که می بیند تازیانه اش نیست، یکه و تنها به توران می رود تا به هر ترتیب ممکن آن را بیابد. او آن را در میانه دشت پیدا می کند، ولی سپاه توران و تژاو پهلوان تورانی او را می بینند و غریبانه می کشند.

موبد

در شاهنامه، موبد در درجه نخست مفهوم دینی و سپس مفهوم سیاسی دارد. موبدان در کنار جایگاه دینی در کشور و در آیین زرتشت، از جایگاه سیاسی برخوردار بودند و در تصمیمات مهم کشوری و گاه حتی در تعیین شاهنشاه و نیز شاهان در سرزمین های زیر فرمان ایران، مستقیم دست داشتند. در کنار هر یک از فرمانداران، موبدانی حضور داشتند. در کتیبه کرتیر، موبد زرتشتی سده سوم، او از آتشکده های بسیاری که در ایران برپا داشته و موبدانی که بر آنها گماشته، از جمله در پارس، پارت، بابل، میسان، آدیابن (اشورباستان) آذربایجان، اصفهان، ری، کرمان، سیستان، و گرگان تا پیشاور سخن گفته است.

در دربار حکومت مرکزی نیز موبدان موبد که برترین موبدان بود حضور داشت و جایگاهش پس شاه و وزیر.

واژه موبد در شاهنامه بسیار آمده ولی تنها ۱۳ بار از موبدان موبد یاد شده است که اشاره به برترین موبد کشور دارد. فردوسی واژه موبد را در معنایی گسترده به کار گرفته است. موبد در شاهنامه، گاه روایتگر داستان ها است، گاه رایزن شاه است و گاه نقش دینی بازی می کند. موبدان، همراهان همیشگی شاهنشاه در گرفتن تصمیمات کشوری هستند که در نبردها نیز حضور دارند. گاه در آیین های رسمی، مراسم دینی، به هنگام سخنرانی شاه، گرفتن تصمیمات مهم دینی و سیاسی،

همه موبدان از سراسر کشور فرا خوانده می شوند. ارجمندی موبدان در شاهنامه، نشان از نفوذ گسترده آنان در حوزه‌های دینی، سیاسی و اجتماعی در روزگار ساسانیان دارد.^{۶۰}

مرزبانان

مرزبانان، فرمانروایان استان‌ها یا ساتراپ‌ها بودند و از بلندپایگان حکومتی شمرده می‌شدند. از آنان، بویژه در شاهنامه، با عنوان‌های گوناگون همچون شاه، مرزبان، خدای، نگهبان، مهتر، کاردار، سرکشور، و ... یاد شده است. این عنوان‌ها در پیوند با نام ساتراپ یا استان، کاربرد ویژه می‌یافت. شاه، عنوان کلی فرمانروایان در بخش‌های سرزمینی گوناگون بود. برخی از فرمانداران نواحی مستقل ایران را نیز کنارنک می‌گفته‌اند که فردوسی آن‌را بارها به کار برده است.^{۶۱} یکی از مشهورترین عناوین فرمانداران در دوران ساسانی، مرزبان است که تاکنون تعریف روشنی از آن در دست نیست و در شاهنامه ۴۹ بار به کار گرفته شده است. مرزبان منصبی است که فرمانروایان زبردست شاهنشاه و کسانی که از دست او در شهرها حکم می‌راندند بر عهده داشتند. در تعریف مسعودی، مرزبانان فرماندهان ایالاتی چهارگانه در شاهنشاهی ساسانی هستند.

در تاریخ یعقوبی هم از حاکم ولایت با عنوان مرزبان یاد شده که در ردیف مقامات عالیه دوره ساسانی بوده است. مرزبان گویا در جایگزینی با واژه شهربان (شترپان)، در اواسط دوران ساسانی و نخستین بار از سوی بهرام پنجم به کار گرفته شده است. در کتیبه‌های کعبه زردشت و پایکولی، به جای آن واژه شهربان آمده است که پیداست معادل شهرب و شهربذ است و در آغاز دوران ساسانی هنوز به حکمرانان نواحی ایران شهربان می‌گفته‌اند و سپس عنوان مرزبان رایج شده است.^{۶۲}

۶۰. کاوندی کاتب، ابوالفضل، آیین شهریاری و روابط بین الملل در شاهنامه‌ی فردوسی، مجله‌ی سیاسی-اقتصادی، ۱۳۹۲، ص ۳۱.

۶۲. نفیسی، سعید، تاریخ تمدن ایران ساسانی، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۴، ص ۳۳۲.

دبیر

دبیر به معنای نویسنده، وزیر، مشاور و دانشمند در شاهنامه آمده است. او در نگارش نامه های شاهی، تزئین و ترتیب آنها نقش اصلی داشته است⁶³:

نویسد ز مشک و ز عنبر دبیر
یکی نامه از پادشاه بر حریر

سالاربار

سالاربار در معنای امروزین می تواند وزیر دربار باشد. او دیدارها، سخنرانی ها، آمد و رفت درباریان، کارگزاران و میهمانان را تنظیم می کرد:⁶⁴

ز پرده درآمد یکی پرده دار
به نزدیک سالار شد هوشیار

که بر در به پایند ارمانیان
سر مرز ایران و تورانیان

کارآگهان

کارآگهان جاسوسان، نمایندگان و بازرسان ویژه ای بودند که از میان خردمندان، کارآزمودگان و وفاداران به حکومت برگزیده می شدند. کارآگهان به همه جا فرستاده می شدند تا شاه را از آنچه در گوشه گوشه کشور می گذشت، آگاه سازند. گاهی مأموریت آنان پنهانی بود و گاه لشکری بزرگ کارآگهان را همراهی می کرد. کارآگهان همان کسانی بودند که تاریخ نویسان از آنان باعنوان چشم و گوش شاه یاد می کنند و از میان محارم خاصه برگزیده می شدند. این سنتی دیرینه در تاریخ

⁶³ . کاوندی کاتب، ابوالفضل، آیین شهریاری و روابط بین الملل در شاهنامه ی فردوسی، مجله ی سیاسی-اقتصادی، ۱۳۹۲، ص ۳۳.

⁶⁴ . کزازی، میر جلال الدین، نامه باستان، انتشارات سمت، ۱۳۹۰، ص ۳۳۲.

ایران بود که ((در همه وقتی پادشاه را از احوال گماشتگان غافل نباید بود و پیوسته از روش و سیرت ایشان برمی باید رسید)).^{۶۵}

بنابراین اصول جاسوسی که از زمان هخامنشیان برپا شده بود، در دوره ساسانیان نیز در کمال خوبی برقرار بود و اساس سیاست داخلی متکی بر آن بود. چنان که از شاهنامه برمی آید، کارآگاهان وظایفی چند داشته اند. گذشته از اینکه حکومت را یاری می کردند، با تبیین فرمان‌های تازه‌ای که شاه می داد، فرمانداران و کارگزاران را نیز کمک می کردند. در منابع دوران اسلامی، از آنان باعنوان صاحب خبران یاد شده است.

^{۶۵}. طوسی، خواجه نظام الملک، سیر الملوک، تهران، علمی-فرهنگی، ۱۳۸۹، ص ۴۲.

آزادگان

آزادگان، شاهزادگان و نژادگانی بوده اند که در میدان‌های کشوری، لشکری، اجرائی و سیاسی جامعه در دوران ساسانی نقش داشته اند.

بزرگان و آزادان به هنگام تاجگذاری شاهنشاه و خوانده شدن خطابه او، در جشن حضور می‌یافته‌اند. گاهی این دو گروه، پادشاه را از تخت فرو کشیده و گاهی هم کشته اند و به هر روی مهمترین کارگزاران حکومت به شمار می‌رفته‌اند.^{۶۶} حتی از ((آزادان)) در سواره نظام (sawaran) ساسانی، که مهمترین بخش ارتش بوده استفاده می‌شده است. واژه آزادگان در کتیبه‌های دوران ساسانی به کار رفته، از جمله در کتیبه شاپور در حاجی آباد، که برای نخستین بار از آزادان نام برده شده است. در کتیبه های شاپور در تنگ براق و مشکین شهر و کتیبه نرسی در پایکولی هم از آزادان، بعنوان بلندپایگان همراه شاهنشاه، یاد شده است. گروه آزادگان نه تنها در پایتخت ساسانی شاهنشاه را همراهی می‌کرده اند، بلکه بر پایه کتیبه شاپور سکانشاه، در استان‌ها نیز حضور داشته اند و فرمانداران را همراه بوده اند. ((آزادگان)) در شاهنامه به دو معنا به کار گرفته شده است: نخست، گروه ویژه‌ای از ایرانیان از تبار برجسته که در شمار بزرگزادگان و شاهزادگانند و در میدان‌های نبرد از فرماندهان و برترین‌های سپاهند و این با نقش آنان در روزگار ساسانی همخوانی دارد؛ دوم، همه ایرانیان، که در شاهنامه بیشتر بدین معنا به کار رفته است.

^{۶۶}. نفیسی، سعید، تاریخ تمدن ایران ساسانی، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۴، ص ۱۴.

دهقانان

دهقانان یکی از طبقات اجتماعی - سیاسی مهم در دوران ساسانی و پایین‌ترین لایه سیاسی حکومت به شمار می‌آمدند. دهقانان مردمی‌ترین گردانندگان کشور بودند و وظایف گوناگون داشتند: فرماندهی نظامی، مدیریت شهری و روستایی، آباد کردن نواحی، کارگزاری مالیاتی، ساماندهی کارهای کشاورزی و دیگر کارها، ترویج آیین‌ها و فرهنگ ایران، چنان که فردوسی داستان‌هایی چند، از جمله داستان رستم و سهراب را از زبان دهقان روایت کرده است. دهقانان، همچون آزادگان، یک طبقه اجتماعی - سیاسی مهم در ایران بوده اند که به سبب نقش برجسته شان در جامعه ساسانی، در شاهنامه فردوسی همه ایرانیان به این نام خوانده شده اند.

به نوشته طبری، بلعمی و ثعالبی^{۶۷}، منوچهر شاه دهقانان را ارباب شهرها و روستاها و مسئول آبادانی و دفاع از نواحی کرده بود. در دوران ساسانی، دهقانان که چه بسا پرشمار بوده‌اند، با همکاری روحانیون زرتشتی بومی، بر مناطق گوناگون فرمان می‌راندند. اینان همان طبقه ای بودند که از سده ششم به بعد یعنی از زمان اصلاحات قباد یکم و خسرو یکم اهمیت و شهرت بیشتری پیدا کردند. بدین سان، دهقانان همچون چرخهای دستگاه دولت بوده اند. پس از افتادن ایران به دست تازیان نیز، با همه خشونت‌هایی که آنان در گرفتن مالیات نشان می‌دادند، تا زمانی که با دهقانان همدست نشدند، نتوانستند درآمد خود را به اندازه‌ای برسانند که شاهنشاهان ساسانی رسانده بودند.^{۶۸}

^{۶۷} . ثعالبی، ابومنصور، شاهنامه ی ثعالبی، ترجمه ی محمود هدایت، ترجمه‌ی اساطیر، ۱۳۸۵، ص ۳۴.
^{۶۸} . کاوندی کاتب، ابوالفضل، آیین شهریاری و روابط بین الملل در شاهنامه‌ی فردوسی، مجله‌ی سیاسی-اقتصادی، ۱۳۹۲، ص ۳۵.

بخش دوم:

بررسی مردم و جامعه در شاهنامه از منظر

حقوق عمومی

گفتار اول: نقش مردم در پذیرش حکومت و مشروعیت و مقبولیت آن

یک نظام حکومتی بر بستر باورها و زمینه‌های ذهنی حکوت شوندگان شکل می‌گیرد. شکل‌گیری یک حکومت تشکیل معادله است، که طرفی از آن را حکومت کنندگان و حکومت شوندگان تشکیل می‌دهد. در این رابطه حکومت نیاز به اعمال قدرت و اراده برای رسیدن به اهداف خود دارد. فرامین و نواهی حکومت زمانی از طرف مردم (حکومت شوندگان) پذیرفته می‌شود که آن‌ها به حقانیت یک نظام حکومتی باور داشته و اطاعت از آن را بر خود لازم بینند. مشروعیت در معنای ناب، اعتقاد حکوت شوندگان به حقانیت حکومت کنندگان است^{۶۹} و مشروعیت را برخی توجیه عقلی اعمال قدرت حاکم دانسته‌اند.^{۷۰}

ماتیه دوگان در تعریف معنای مشروعیت می‌گوید: مشروعیت باور بر این امر است که اقتدار حاکم بر هر کشور مفروض، محق است فرمان صادر کند و شهروندان موظفند به آن گردن نهند.^{۷۱}

درباره ملاک مشروعیت حکومت، دیدگاه‌های متعددی وجود دارد که مهم‌ترین آن‌ها به شرح ذیل می‌باشد:

بحث درباره‌ی مبنای حاکمیت، کوششی است در راه پاسخ دادن به این پرسش که، به چه دلیل شخص یا گروهی از مردم، می‌توانند اراده‌ی خود را بر دیگران تحمیل کنند و چرا اطاعت از قدرتی که وسیله‌ی اجبار می‌شود در زمره‌ی تکالیف می‌آید؟ و چگونه اراده‌ی برتر از دیگران قرار می‌گیرد؟

مبنای حاکمیت را در اندیشه‌های فلسفی و سیاسی به سه گروه ممتاز می‌توان تقسیم کرد:

۱. حاکمیت ماورایی: در این گروه، حاکمیت دارای منشا الهی و ماورایی و شاخه‌ای از حکومت پروردگار بر جهان هستی است. پاره‌ای از این نظرها مذهبی ه معنای مصطلح آن است و بعضی بر اندیشه‌های فلسفی تکیه دارد که حکومت روح جهانی بر تاریخ در فلسفه‌ی هگل یکی از مهم‌ترین آن‌ها است.
۲. حاکمیت آرمانی: در این گروه آنچه باید مبنای حاکمیت قرار گیرد و رابطه‌ی دولت و مردم را تنظیم کند با پاره‌ای نشانه‌های تاریخی و تخیل‌ها در آمیخته و نظریه سیاسی و فلسفی را به وجود آورده است. قرارداد اجتماعی، که قرن‌ها پایه‌ی حکومت‌های دموکراسی قرار گرفته و هنوز هم یادگارهای آن دیده می‌شود از مهم‌ترین نظریه‌های این گروه است. نظر مربوط به حاکمیت نیابتی دولت از سوی مردم و تکیه بر اراده‌ی

^{۶۹} . رحمت‌اللهی، حسین، مشروعیت حکومت از دیدگاه اسلام و ماکس وبر، سال اول، شماره‌ی چهارم، پاییز ۱۳۸۲، ص ۱۴۳.

^{۷۰} . اردشیر لاریجانی، محمد جواد، مباحثی در مشروعیت و کارآمدی، تهران، سروش، ۱۳۷۳، ص ۱۲.

^{۷۱} . همان، ۹۷-۹۸.

ملت، که هوریو و کاره دومالبر و دیگران گفته‌اند، به عنوان مبنای حاکمیت، دنباله‌ی تکامل یافته‌ی همین حاکمیت آرمانی است که به واقعیت نیز نزدیک می‌شود و در زمره‌ی حاکمیت اجتماعی می‌آید.

۳. حاکمیت اجتماعی: به گروه بزرگی از اندیشه‌های واقع‌گرا گفته می‌شود که حاکمیت را یک پدیده‌ی واقعی و اجتماعی می‌دانند که با مبنای آن قابل توجیه نیست، مشروعیت از هدف به کار بردن این قدرت مایه می‌گیرد و خدمت به عموم وسیله‌ی توجیه آن است.

در خصوص پایه‌های مشروعیت در شاهنامه باید یادآور شد که یکی از نظریات در باب مشروعیت حکومت‌ها در دوران‌های پادشاهی مطلقه این بوده که «اعطای پادشاهی لطف الهی است و لذا مشروعیت پادشاهان ناشی از همان عطیه الهی است.» البته باید در نظر داشت که از همان آغاز تاریخ پادشاهی در ایران، در اذهان مردم یک ارتباطی بین حکومت و دین بوده است. این هم دلایلی داشته است. یک دلیل آن این است که اصولاً پادشاه و رهبر جامعه‌ی سیاسی فردی وارسته و اخلاق مدار بوده است.

بر پایه روایات شاهنامه می‌توان ساختار انواع حکومت‌های باستانی و چگونگی مشروعیت آنها را دریافت. فردوسی، روایات مربوط به ساختارهای کلی حکومت‌های پادشاهی پیش از اسلام و معیارهای مشروعیت آنها را در پنجاه روایت شاهنامه به صورت پراکنده آورده است. اهم این مطالب، اغلب در ابتدای هر روایت (جایی که موضوع کسب قدرت یک پادشاه در میان است) و نیز در بطن داستانهای متعددی که به لحاظ سیاسی حائز اهمیت اند، نقل شده است. نکته‌ی جالب توجه در روش فردوسی این است که وی در همان شش بیت اول کتاب کیومرث، این سؤال اساسی را طرح می‌کند که شکل حکومت و مشروعیت آن پیش از کیومرث چگونه بوده است:

سخن گوی دهقان چه گوید نخست	که تاج بزرگی به گیتی که جُست
که بود آنکه دیهیم بر سر نهاد	ندارد کس آن روزگاران بیاد
مگر کز پدر یاد دارد پسر	بگوید ترا یک به یک، در به در
که نام بزرگی که آورد پیش	که را بود از آن مهتران مایه بیش
[پژوهنده نامه باستان	که از پهلوانان زند داستان]
چنین گفت کآیین تخت و کلاه	کیومرث آورد و او بود شاه

طرح این سؤال در همان اول شاهنامه و قبل از پرداختن به روایات مربوط به شاهان ایران در دوران پیش از اسلام، نشان دهنده آگاهی فردوسی نسبت به اهمیت موضوع حکومت و معیارهای مشروعیت آن است. وی شکی ندارد

که رسم و آیین «بزرگی و تخت و کلاه» پیش از کیومرث می‌تواند به گونه دیگری بوده باشد، اما آنچه از روایات سینه به سینه به یاد مانده، این است که آیین پادشاهی را نخستین بار کیومرث در جهان بنیاد نهاده است.^{۷۲}

فره ایزدی:

به واقع در شاهنامه شهریاری کاری است که مبنای ایزدی دارد. شاید به همین دلیل فردوسی از فره ایزدی نام می‌برد و شهریاری را مترادف با آن می‌داند. گوهر این مبنای ایزدی نیز چیزی جز ایمان داشتن به قدرت بی‌همتای ایزد یکتا و عمل کردن بر قانون مردی یعنی انسانیت و راستی و داد در جهان نیست. شهریاری بنده‌ی خداست، اگر گستاخی کند و مبنای ایزدی شهریاری را دستاویزی برای خداوندگاری در روی زمین بیندارد، یا به بهانه قدرتی که در دست اوست خود را خدا بداند، دیگر گوهر شهریاری از او دور شده است. فر ایزدی از او می‌گریزد و او به سرنوشت جمشید، ضحاک و کاووس دچار خواه شد.^{۷۳}

فره ایزدی در اندیشه سیاسی ایران‌شهری پدیداری کارکردی داشته و یکی از مؤلفه‌های تداومی به حساب می‌آید. ثبات، بقا و دوام دولت شهریاری، حکومت، عدالت، امنیت و... همگی بستگی به این نیرو دارند.^{۷۴} تحقیقات گوناگون تاریخی، مردم‌شناختی، جامعه‌شناختی و سیاسی بر این نکته تأکید دارند که اولین توضیح دهنده‌ی قدرت حاکم، توسل به خدایان و نیروهای غیر مادی و ماورا طبیعی بوده است. فرمانروایان مدعی بودند که با فرمان آسمانی، صاحب قدرت حکمرانی شده‌اند و مجری فرامین خدایان بر روی زمین هستند، بنابراین زیر دستان چاره‌ای جز اطاعت و فرمانبرداری از آنها ندارند.^{۷۵} در شاهنامه حاکم از جانب خداوند برگزیده می‌شود و دارای فره پادشاهی است. این فرد عامل اراده‌ی خداوند و پشتیبان دین است.

فره ایزدی یکی از زیرمجموعه‌های فره‌ای است که خداوند اهدا می‌کند و تضمین‌کننده مشروعیت حکومت است همانطور که گرگوران در پژوهش خود در مورد «مشروعیت مذهبی حکومت شاهان هخامنشی» عنوان کرده، حکومت بر اساس فرمان اهورا مزدا، از زمان داریوش بزرگ به بعد، یکی از مهمترین منشورهای حکومتی ایران

۷۲. رستگار، تصرفت الله، مشروعیت حکومت از دیدگاه فردوسی (کسب قدرت شاهان ایران باستان به روایت شاهنامه)، مجله‌ی آیین‌های میراث، ۱۳۸۴، ص ۳۴.

۷۳. پرهام، باقر، مبنای نقد خرد سیاسی در ایران، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۳، ص ۶۷.

۷۴. اسلامی، روح الله، بهرامی، وحید، پدیدارشناسی سیاسی فره در اوستا و شاهنامه، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال دهم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۹۴، ص ۱۲.

۷۵. ایور، مک، جامعه و حکومت، مترجم: ابراهیم علی‌کنی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۴، ص ۱۶.

جالب اینکه در شاهنامه در مقابل فرّ ایزدی، ضدّ آن نیز ارائه شده است، یعنی نشان پلیدی و خباثت در چهره یا بر اعضای بدن شاه بیدادگر. این خصلت را در شاهانی می بینیم که با اهریمن همدستند. در میان شاهان اساطیری که حکومتی مستبدانه و جبارانه دارند، شاهانی داریم مانند ضحاک ماردوش و افراسیاب هولناک. فردوسی در مقابل این چهره های خبیث، چهره شاهان اساطیری را که از پرتو فرّ ایزدی برخوردارند، به خورشید تابان و یا زیبایی ماه تابنده تشبیه می کند، مثل کیقباد که چهره اش مانند ماه تابان است و همینطور شاهانی که از نسل او هستند. بدین ترتیب، فرّ ایزدی از بُعد زیباشناختی نیز برخوردار است. فردوسی در مورد کیومرث چنین می گوید:

به گیتی درون شاه سی سال بود به خوبی چو خورشید، برگاه بود

و همینطور درباره جم:

چو خورشید تابان میان هوا نشسته بر او شاه فرمانروا

حکام مستبد، فاقد پرتو زیبا یا پرتو نیک هستند که خاصّ شاهان با داد و دهش است. اما همانطور که گفته شد، زیبایی شاه دادگر به محض آنکه از راه راست منحرف گردد و بداندیشی را در پیش گیرد و یا به دروغ متوسّل شود، به تیرگی می گراید. این را از زبان شاپور اردشیر بشنویم:

رخ پادشا تیره دارد دروغ بد اندیش هرگز نگیرد فروغ

(بگذریم از اینکه سعدی بدی را ذاتی و موروثی می داند: پرتو نیکان نگیرد آن که بنیادش بد است).

در واقع فرّ در هر دوره از شاهنامه با اشکال متناسب با آن دوره ظاهر میشود و جنبه نمادین و بازنمایی شده دارد. گاهی از چهره و قیافه و گاهی از سخن و کارها. به عنوان مثال:

در دوره اسطوره‌های به صورت هاله ای نورانی گرداگرد شاهان تجلی میکند، به گونه ای که حتی اطراف خود را روشن و نورانی میگردانیده است. در مورد کیومرث، سرسلسله شاهان دوران اسطوره ای میخوانیم:

همی تافت زو فرّ شاهنشهی چو ماه دو هفته ز سرو سهی

و یا در مورد طهمورث، فردوسی میگوید:

چنان شاه پالوده گشت از بدی که تابید ازو فرّه ایزدی

گاهی در دوره پهلوانی و تاریخی نیز فره به صورت هاله ای از چهره شخص قابل رؤیت میشود و تنها مختص به دوران اساطیری نیست؛ به عنوان مثال هنگامیکه گیودر توران زمین از جستوجوی کیخسرو ناامید میشود، او را در شرايطی در کنار چشمه میبیند که:

ز بالای او فره ایزدی
پدید آمد و رایت بخردی
به دل گفت گیو این به جز شاه نیست
چنین چهره جز در خور گاه نیست

ما در ادبیات داستانی مربوط به روزگاران قدیم، نام مرغ وارغن یا آن باز سپیدی که بر شانه‌ی کسی می نشست و او پادشاه می شد را شنیده‌ایم. حقیقت امر آن است که آن مرغ وارغن یا باز سپید یک نماد ذهنی است. نماد و علامت فر است.^{۷۶}

«نماد فر در ایران کهن، مرغ، مرغ وارغن یا باز سپید بود که هنوز نیز پس از گذشت هزاره‌ها در قالب به پرواز درآوردن «باز» برای گزینش جانشین پادشاه و یا فرمانروا، در قالب قصه‌های جای جای میهن بزرگ ایرانیان به جای مانده و به ما رسیده است.»^{۷۷}

یکی از دلایل روشن برای اثبات نظریه‌ی مذکور عبارات مندرج در «زامیاد یشت» (نوزدهمین یشت از یشتای اوستا) می باشد. در آنجا به روشنی پس از آنکه جمشید استبداد می ورزد و به رای و نظر مردم پشت کرده و منیت آغاز می کند، اوستا می گوید فر ایزدی از او جدا شد. این به روشنی و آشکار معنی فره ایزدی و همان اقبال عمومی مردم را می رساند

به عنوان مثال در داستان‌ها در خصوص نحوه‌ی پادشاه شدن کیقباد آمده است که او در جای دور دست و در یک نقطه‌ی خرم و سرسبز با اطرافیان خود زندگی می کرد که به ناگاه باز سپیدی از فراز آسمان‌ها بیامد و بر شانه‌ی او بنشست و چندی بعد او پادشاه ایران گردید. اما جریان چیست؟ پس از پادشاهی زوتهماسب و از دنیا رفتن وی، در حالی که دشمن نیز به کشور حمله کرده بود کشور بدون پادشاه درگیر جنگ بود. در این هنگام شورا در یک وضعیت غیرعادی تشکیل جلسه داده و بزرگ شورا به نمایندگان ملت می گوید، در این اوضاع باید به فوریت یک نفر را برای پادشاهی انتخاب کنیم. اعضای شورا به اندیشه و شور می شوند که چه کسی برای این منصب مهم و حتی از نظر آنان مقدس شایسته است و سرانجام کی قباد را شایسته‌ی این کار می دانند. آن گاه رئیس شورا گروهی را به نزد او اعزام و از او دعوت می کند تا نزد آنان حضور یابد. سپس با حضور خود کی قباد یک هفته‌ی

۷۶. رسولی، محمد، میانی حقوق عمومی در شاهنامه، انتشارات سمرقند، ۱۳۹۱، ص ۱۰۰.

۷۷. طالع، هوشنگ، تاریخ ایران کهن، نشر سمرقند، ۱۳۹۱، ص ۳۲۱.

دیگر طول می‌کشد تا کی قباد به طور رسمی پادشاه ایران اعلام شود. در آن زمانی که کی قباد در جای دور دستی بود و باز همان مرغ سپید به سراغ او رفت، فرسنگ‌ها آن سوتر انجمن کشور او را برای شاهی پسندیده بودند و او خود هنوز خبر نداشت. لذا به روشنی ارتباط بین انتخاب و مورد قبول جمع واقع شدن با نمادهای آن که به عنوان مرغ وارغن یا باز سپید در ادبیات داستانی آمده است، ارتباط برقرار است.

و هنگامیکه رستم به فرمان زال برای یافتن کیقباد به البرز می‌رود، با آنکه هرگز او را ندیده است، اما چهره پرفروغ کیقباد در میان بسیار کسان او را خیره می‌سازد، که نشان دهنده فره اوست:

جوانی به کردار تابنده ماه
نشسته بر آن تخت بر سایه گاه
رده بر کشیده بسی پهلوان
به رسم بزرگان کمر بر میان

بنا به شواهد متعددی که در شاهنامه آمده است، فردوسی برای یزدان پرستی شاه ارزش بسیار قائل شده، زیرا به عقیده وی از راه دینداری است که می‌توان به عدالت اجتماعی برای همگان رسید:

چه گفت آن سخن گوی با آفرین
که چون بنگری مغز داد است دین

چه در روایت شاهنامه و چه از دیدگاه فردوسی، معیار «عدالت اجتماعی» (داد و دهش) در رابطه با «فرّ شاهی» و «فرّ ایزدی» در سه بُعد نقش محوری می‌یابد: یعنی بعد سیاسی، اخلاقی و زیباشناختی. فردوسی از حکومتی که بر پایه عدالت اجتماعی یا به عبارت وی بر پایه «داد و دهش» استوار است، ستایش می‌کند و از نظر او فقط شاه دادگر، زیبایِ تختِ بلند و در خور تاج و گاه است.^{۷۸}

مشروعیت حکومت به شاهانی که به هنگام احراز حکومت، دارای فرّ ایزدی هستند، از قبل عطا شده است. در موارد دیگر، فرّ ایزدی به شاهی عطا می‌شود که دیندار و عادل بوده، به داد و دهش پرداخته و عدالت اجتماعی را برقرار کرده باشد. «دینداری و عدالت» در شاهنامه نه تنها زیر بنای مشروعیت پادشاهی خدا محور و شاهنشاهی عادلانه فدرالی را تشکیل داده، بلکه خود محور اصلی این نوع حکومت است: مثلاً پادشاهی جم، فریدون، منوچهر، زو، کی قباد، کی خسرو، گشتاسپ، اسکندر اردشیر بابکان شاپور اردشیر، اورمزد شاپور، و اعقاب او، شاپور ذوالاکتاف، انوشیروان و دیگران. فردوسی از شاهان عادل به نیکی یاد می‌کند و آنان را «شاه با داد و یزدانپرست»، «شاه با داد و دهش» یا «شاه با داد و بخشش» و نیز «شاه با داد و آرام» می‌خواند.

^{۷۸} . اسلامی، روح الله، بهرامی، وحید، پدیدارشناسی سیاسی فره در اوستا و شاهنامه، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال دهم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۹۴. ص ۱۸.

این آخرین عنوان، یعنی شاه با «داد و آرام» جنبه های مهم دیگری را نیز در بر می گیرد: «ایمنی»، «آرامش (صلح)» و «شادی». شاه دادگستر به همان اندازه که به عدالت اجتماعی توجه دارد، باید «امنیت»، «آرامش» و «خوشی» را برای همه افراد جامعه تضمین کند. فردوسی به کرات به این جنبه ها اشاره می کند، مثلاً در گزارش اردشیر بابکان به بزرگان کشورش:

شما را خوشی جستم و ایمنی	نهان کردن کیش آهرمنی
اگر پادشاه، از گنج آورد	تن زیردستان به رنج آورد
کجا گنج دهقان بود، گنج او	و گر چند بر کوشش رنج او
نگهبان بود شاه گنج ورا	به بر آورد نیز رنج ورا

فرایزدی که در اندیشه ی ایران باستان از جمله اندیشه ایران باستان از جمله شرایط ضروری برای حکومت بود، بیش از هر چیز با خرد همراه است. نکته ی مهم دیگری که در اندیشه ی فردوسی و بالاخص درباره ی فرایزدی وجود دارد گره خوردن دین و سیاست است. اگر شاه دارای فر باشد، سمبل دین نیز هست. فرمان شاه، فرمان دین نیز هست.

چنان دین و شاهی به یکدیگرند	تو گویی که در زیر یک چادرند
چو بر دین کند شهریار آفرین	برادر شود شهریاری و دین
دو دیباست یک در دگر بافته	برآورده پیش خرد تافت

سخن از مشروعیت سیاسی قدرت ها در ایران کهن و از اینکه همه ی حاکمان یعنی «در دست دارندگان قدرت سیاسی» به مفهوم مشروعیت سیاسی توجه داشته و به دنبال آن بوده اند می باشد. حتی در حکومت سلسله بد ضحاکیان نیز این موضوع مورد توجه است.

چراکه در دوران ضحاکیان، ستم بسیار و ریاکاری زیاد و افراد نیک و راست گفتار یا از بین می روند و یا در جایی باید نهان و گوشه گیر باشند. فردوسی در شاهنامه آورده است که در دوره ی حکومت ضحاکیان روش انسان های فرزانه و نیک و مفید نهان می شود و برعکس افراد ریاکار و ظاهر ساز و دروغ گو فراوان در همه جا پراکنده شده و دستشان به قدرت می رسد. هنرمندان راستین گوشه گیر و خوار و ضعیف شده و بی هنران پرمدا که مضر برای جامعه و کشور هستند همه جا حضور دارند. اما در همین دوره هم به مشروعیت حکومت توجه می شود.

بالاخره بعد از سال ها حکومت ضحاکیان، خیزش مردمی آغاز می شود. در این هنگام که ضحاک حاکم، احساس نگرانی از عدم مقبولیت و مشروعیت سیاسی خود می کند و می بیند که مردم به همین دلیل بیش از پیش از

حکومت او روی بر می‌تابند و بلکه به مقابله با او هم می‌شتابند، اقدام به آن می‌کند که به گونه‌ای برای خود تحصیل مشروعیت (هرچند دروغین و ظاهری) کند تا از این راه بلکه بتواند اعتمادسازی کرده و مورد اعتماد و فرهی عمومی قرار گیرد. لذا یک انتخابات فرمایشی و نمایش های دروغین مردم سالاری راه می‌اندازد. او نمایندگان مردم و هم‌وندان انجمن و شورای عمومی کشور را فرا می‌خواند و از آنان می‌خواهد که نوع و روش سیاسی حکومت او را تایید کنند. به بیان اصطلاح حقوق عمومی امروزی او در واقع نوعی «پله بیسیت» انجام می‌دهد.^{۷۹} می‌دانیم که در شیوه‌ی پله بیسیت که معمولاً توسط مقامات ارشد سیاسی انجام می‌گیرد، برای اعلام نظر مردم و دریافت حمایت آن‌ها با تصمیمات اتخاذی مقامات عالی، نوعی همه‌پرسی برای اخذ آراء عمومی برگزار می‌شود که به این حالت از همه‌پرسی «پله بیسیت» اطلاق می‌گردد. در طول تاریخ خیلی از شخصیت‌های غیر دموکراتیک و غیر مردمی به این شیوه متوسل و سپس به وسایل و فنون گوناگون موفق شده‌اند نتیجه‌ی دلخواه خود را هم بگیرند و سپس به استناد به آن خود را مورد قبول مردم عنوان کنند.

ضحاک نیز با این اقدام به دنبال کسب مشروعیت برای حکومت خود بود:

که در پادشاهی کند پشت راست	زهر کشوری مهتران را بخواست
که جز تخم نیکی سپهد نکشت	یکی محضر اکنون بیاید نوشت
نخواهد بداد اندرون راستی	نگویم سخن جز همه راستی
بدان کار، گشتند هم داستان	ز بیم سپهد همه مهتران
گواهی نوشتند برنا و پیر	در آن محضر ازدها ناگزیر

بزرگان به ناچار و از روی ترس و نیز برخی هم لابد فقط به خاطر حفظ موقعیت و مال و منال که در دستگاه ستم داشتند، سکوت کرده و امضا و گواهی می‌کنند که حکومت و روش ضحاک خوب و درست بوده است. حتی وقتی نماینده‌ی مردم اصفهان یعنی کاوه، این کار را نمی‌کند و از در مخالفت برمی‌آید، ضحاکیان کوشش می‌کنند که به کاوه هم امتیازاتی بدهند تا او نیز شاید منشور دروغین عدل و حکومت مردم سالاری ضحاک را امضا کند، ولی او نمی‌پذیرد. به هر حال آنچه مسلم است، مفهوم مشروعیت قدرت سیاسی در ایران عهد کهن هم مورد توجه بوده است.

^{۷۹} . رسولی، محمد، میانی حقوق عمومی در شاهنامه، انتشارات سمرقند، ۱۳۹۱، ص ۱۰۳.

البته در مواردی شاه فر ایزدی را از دست می دهد که بطور خلاصه عبارتند از:

۱. زمانی که شاه خود را خدا بیانگارد. در واقع پادشاه در صورتی مشروعیت الهی را از دست می داد که ادعای خدا بودن و نیز بیدادگری می کرد.^{۸۰} نمونه ی آن جمشید است. فردوسی درباره ی جمشید می گوید:

چو این گفته شد فر یزدان از او گسست و جهان شد پر از گفتگو
چنین گفت با سالخورده مهان که جز خویشان را ندانم جهان
یا مثلا: منی چون بیبوست با کردگار شکست اندر آورد و برگشت کار

۲. کشتن پاکان و افراد نیک، غرور و قضاوت نادرست، نیز باعث از دست دادن فر ایزدی می شود. نمونه ی بارز این قسم کیکاووس است. در این باره می خوانیم:^{۸۱}

همه سوخت آباد و بوم و درخت بر ایرانیان بر شد این کار سخت
ز باران هوا خشک شد هفت سال دگرگونه شد بخت و برگشت حال
ز کاووس فر شهی دور ماند بشاهی بر او آفرین کس نخواند

۳. مخالفت با سخن موبدان، دانایان و پهلوانان. نمونه ی بارز این قسم نیز نوذر است.

نوذر پادشاه ایران که از اندرز خردمندان و سخن موبدان سر می پیچد و عدالت را رعایت نمی کند، کدیوران از فرمان او سر می پیچند.

نگردد همی بر ره بخردی از او دور شد فره ایزدی^{۸۲}

آری، تا زمانی که حاکمان خود را جدای از مردم و ملت ندانند. با آن ها جمع و یکی باشند مورد قبول مردمان هستند و مردمان برای آنان پشتوانه ی معنوی و حمایت آسمانی هم درست می کنند. اما هرگاه پشت به مردم کنند و منافع ملی را رها کنند و از مجموع بودن با مردم و ملت به درآیند و راه خودکامگی و گروه سازی را برای خود

^{۸۰} کاوندی کاتب، ابوالفضل، آیین شهریار و روابط بین الملل در شاهنامه فردوسی، مجله ی اطلاعات سیاسی-اقتصادی، پاییز ۱۳۹۲، ص ۲۹.

^{۸۱} صدری، محمود، فره ایزدی، تنوکراسی یا دموکراسی؟ برگرفته از سایت www.fars.ir، تاریخ انتشار ۱۴ آبان ۱۳۹۰.

^{۸۲} کسرای، محمد سالار، اندیشه ی سیاسی فردوسی، فصلنامه ی تخصصی علوم سیاسی، سال چهارم، شماره ی هفتم، ص ۲۱۴.

پیشه سازند، مردم از آن‌ها روی گردان می‌شوند و همان می‌گویند: که خداوند از او روی گردانیده است. به بیان
متون کهن ما یعنی فره ایزدی از او گسسته است.

گفتار دوم: مردم، جامعه و قانون در شاهنامه

بی تردید یکی از مفاهیمی که در جوامع سیاسی از آن سخن به میان می‌آید واژه‌ی قانون است. «یادآوری این نکته لازم است که قوانین جامعه در زمان‌های پیشین لازم نبود که حتما مدون و کتبی و نوشتاری باشد تا به عنوان قانون شناخته شود و گاه همان ارزش‌های حاکم بر جامعه یعنی در واقع همان عرف مسلم، قانون شناخته می‌شود.»^{۸۳}

کما اینکه هنوز هم که در سده‌ی بیست و یکم میلادی هستیم، بسیاری از هنجارهای اجتماعی هستند که قانون می‌باشند اما به معنای خاص، قانون مدون ندارند. نبودن قانون مدون به معنی عدم وجود آن قوانین مورد پذیرش همگان در جامعه نیست.

در جامعه‌ی سیاسی ایران کهن هم قوانین موضوعه عادی و هم قانون اساسی وجود داشته است. از دقت در اسناد به خوبی برمی‌آید که دست کم قانون اساسی، مدون و نوشتاری بوده است و فقط شورای کشور و انجمن بزرگان می‌توانسته با تشریفات اصول آن را تغییر دهد و به اصطلاح حقوق عمومی امروز «در قانون اساسی تجدید نظر کند.»

«.....بسیاری از مردم.. گمان دارند که قانون اساسی و ظهور و مفهوم آن ثمره‌ی تحولات قرون جدید است و جوامع سیاسی دوره‌های باستانی...صاحب قانون اساسی نبوده‌اند... در حال که واقعیت این نیست.»^{۸۴}

در تهیه و تنظیم قانون اساسی، جزء ملاک‌های نظری، ضوابط و معیارهای مشخصی وجود ندارد تا بتوان آنچه را که در متن باید گنجانید، معین کرد. به این دلیل، هر کشور بنا به مقتضای شرایط سیاسی خود، حجم و نوع موضوعات مندرج در قانون اساسی خود را تعیین می‌کند.^{۸۵}

لذا در هر کشوری بسته به شرایط مختلف مباحث متفاوتی در قانون اساسی جای می‌گیرد.

^{۸۳} . رسولی، محمد، نگاهی به حقوق زن در تاریخ ایران، سمرقند ۱۳۹۲، ص ۴۴.

^{۸۴} . قاضی، ابوالفضل، گفتارهایی در حقوق عمومی، نشر دادگستر ۱۳۷۵، ص ۷۶.

^{۸۵} . قاضی، ابوالفضل، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، نشر میزان، پاییز ۱۳۶۳، ص ۱۰۷.

در شاهنامه نیز ما شاهد آن هستیم که منوچهرشاه در زمان رسیدن به حکومت، در حضور انجمن بزرگان (شورا) اصولی را بر می‌شمارد و تعهد خود را به اجرای آن‌ها را اعلام می‌دارد. می‌بینیم که کیقباد نیز همین کار را می‌کند. کیکاووس نیز در حضور انجمن این رفتار را دارد و سایرین نیز. چرا این افراد با فاصله‌ی زمانی گاه تا هزار سال همگی یک رفتار و در کلیات یک گفتار دارند؟

چون آن‌ها اصول قانون اساسی را یادآور می‌شوند و خود را متعهد به رعایت و اجرای آن می‌نامند و چون قانون اساسی را بیان می‌کنند، گفتار آنان یکسان است.

استاد دکتر هوشنگ طالع می‌نویسد:

«...از یاد نبریم، تعهداتی را که منوچهر(شاهنشاه) در برابر شورا (مهستان) بر دوش می‌گیرد، میثاق فرمانروا و مردم و یا به گفته‌ی امروزی «قانون اساسی» دوران منوچهر بود. با اعلام این اصول (قانونی) از سوی شاهنشاه و پذیرش از سوی (مهستان) به عنوان نماینده‌ی مردم، شاه فرهمند می‌شود. بدین سان وی از اقبال و رای همگانی برخوردار می‌گردد و تا زمانی که او بر اجرای این اصول کوشاست، فرهمند است، زیرا از پشتیبانی مردم برخوردار است.»

ما سپس می‌بینیم که در حدود ۶۰۰ سال پس از منوچهر همین گفتار و رفتار را کیخسرو دارد و در حدود دو هزار سال پس از منوچهر، کوروش بزرگ نیز همین شیوه را دارد. با دقت در متون کهن می‌توان اصول اصلی قانون اساسی آن زمان‌ها را نیز پیدا کرد.

به علاوه در شاهنامه شاهد طرح و رعایت مباحثی هستیم که این مباحث امروزه موضوع بخشی از قانون اساسی را تشکیل می‌دهد و این خود حاکی از این است که اگرچه در آن دوران قانون اساسی مدون وجود نداشت اما این به منزله‌ی عدم وجود برخی از قواعد مطروحه در قانون اساسی، در دوره‌های گذشته نیست.

گفتار سوم: نقش مردم در پیدایش واحدسیاسی

«کشور» واژه‌ای کهن در زبان فارسی است که هم‌اکنون به صورتی عمیق در ادبیات سیاسی، جغرافیایی، اقتصادی، حقوقی، اجتماعی و رسانه‌ای فارسی‌زبانان مورد استفاده قرار می‌گیرد. این واژه دربرگیرنده‌ی واحدهای سیاسی-جغرافیایی مستقلی است که به صورت برجسته‌ترین تقسیم بندی جهان کنونی مشاهده می‌شوند و از سه عنصر ساختاری ملت، سرزمین و حکومت تشکیل می‌شوند. حکومت‌ها زیر عنوان کشور، با حاکمیت سرزمینی و مرزهای به رسمیت شناخته‌ی بین‌المللی، چارچوبی برای فعالیت ملت‌ها که در حقیقت حامیان فرهنگ و تمدن خاص خود هستند، پدید می‌آورند و به نمایندگی آن‌ها و کشور خود در صحنه‌ی جهانی نقش آفرینی می‌کنند. کشور کارآمدترین مقیاس به لحاظ مدیریت، تجزیه و تحلیل مسائل سیاسی و بین‌المللی در چهار سده‌ی گذشته بوده است.^{۸۶}

در واقع، کشور پدیده‌ای انسانی و حاصل بینش سیاسی اوست. این مفهوم در برگیرنده‌ی واحدهای سیاسی-جغرافیایی مستقل است که برجسته‌ترین تقسیم بندی جهان کنونی را شکل می‌دهند و همزمان با شکل‌گیری سیاسی ایران در دوره‌ی هخامنشیان واقعیت پیدا کرد. در دوره‌ی اشکانیان نهاد کشور در ایران تداوم یافت و در دوره‌ی ساسانیان با پرداخته شدن مفهوم ایرانشهر، کشور و هویت ملی ایرانی تثبیت شد. با ورود اسلام، ایران جزئی از دارالاسلام و مردم جزئی از امت اسلام شدند. عدم توجه به مفاهیم سرزمینی و مرزهای سیاسی در این دوره، نظام کشور را در ایران برهم زد. فردوسی در این عصر شاهد تاخت و تاز، ناامنی و فراز و فرود حکومت هاست. از این رو با توجه به منابع کهن ایرانی و آیین‌های کشورداری دوره‌ی ساسانی به خلق شاهنامه پرداخت.^{۸۷}

^{۸۶} . ضیا توانا، محمد حسن ، کشور شناسی، گامی برای صلح در فرآیند جهانی شدن، مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ۱۳۸۳، ص ۱۶۵.
^{۸۷} . حافظ نیا، محمدرضا، کاوندی کاتب، ابوالفضل ، مجتهدزاده، پیروز، بررسی مفهوم کشور در شاهنامه‌ی فردوسی، فصلنامه‌ی مطالعات ملی، ۱۳۹۰، ص ۳۱.

شاهنامه ضمن اینکه یک مرجع تاریخی، هویتی، ادبی و واژگان شناختی در فرهنگ ایرانی است، مفاهیم سیاسی حکومت و کشور را نیز در درون خود دارد. شاهنامه نظم مجموعه‌ای از تلاش‌های اساطیری و تاریخی ایرانیان در پیدایش، حفظ و بقای کشور است.

این اثر توضیح مفصلی از چگونگی پیدایش و توسعه‌ی حکومت یا کشور در ایران باستان به دست می‌دهد و تنها مرجع موجود در ادبیات تاریخ به زبان فارسی است که از تاریخ قبل از اسلام ایران و مناسباتش با دیگر موجودیت‌های سیاسی دنیای کهن سخن می‌گوید.^{۸۸}

بهترین اثری که در زبان فارسی توانسته معنا و مفهوم کشور را به خوبی روشن سازد شاهنامه‌ی حکیم ابوالقاسم فردوسی است. در این اثر ۴۲۱ بار از واژه‌ی کشور چه به صورت ترکیبی و چه به صورت ساده استفاده شده است. کشور در شاهنامه، در بخش‌هایی با تاکید بر مردم، در بخش‌هایی با تاکید بر سرزمین و در بخش‌هایی با تاکید بر حکومت و شاه و در بخش‌هایی دیگر به صورت مرکب استفاده شده است که برابر با اصطلاح انگلیسی state است.^{۸۹}

سراسر همه کشورش مرد و زن به هر جای کرده یکی انجمن

وزان روی راه بیابان گرفت همه کشورش مانده اندر شگفت

تاکید بر حکومت: فردوسی تاج و گاه را تنها منحصر به کشورها می‌داند و اگر سرزمینی حکومت نداشته باشد کشور به حساب نخواهد آمد.

سخن شد پژوهنده از هر دری ز شاهی و از تاج هر کشوری

چنین گفت ایران سراسر تراست سر تخت با تاج کشور تراست

^{۸۸} . حافظ نیا، محمدرضا، مجتهد زاده، پیروز، برابر سازی معانی واژگان جغرافیای سیاسی، فصلنامه‌ی ژئوپلتیک، ۱۳۸۷، ۲۱۱.
^{۸۹} . حافظ نیا، محمدرضا، کاوندی کاتب، ابوالفضل، مجتهدزاده، پیروز، بررسی مفهوم کشور در شاهنامه‌ی فردوسی، فصلنامه‌ی مطالعات ملی، ۱۳۹۰، ص ۴۳.

تاکید بر سرزمین:

یکی منزل اندر بیابان نماند
به کشور جز از دشت ویران نماند

که از ما چنین درد شان در دل است
ز خون ریختن گرد کشور گل است

مفهوم ترکیبی از کشور: پس از جنگ‌های فرسایشی ایران و توران، پشنگ، پادشاه توران، از کيقباد، پادشاه ایران، تقاضای صلح می کند. کيقباد نیز آن را می پذیرد. بخشی از این تقاضا در ارتباط با مفاهیم امروز جغرافیای سیاسی قابل تامل است:^{۹۰}

ز جیحون تا ماوراء النهر بر
که جیحون میانجی است اندر گذر

بر و بوم ما بود هنگام شاه
نکردی بر آن مرز ایرج نگاه

همان بخش ایرج ز ایران زمین
بداد آفریدون و کرد آفرین

از آن گر بگردیم و جنگ آوریم
جهان بر دل خویش تنگ آوریم

بود زخم شمشیر و خشم خدای
بیابیم بهره به هر دو سرای

وگر همچنان چون فریدون گرد
به تور و به سلم و به ایرج سپرد

ببخشیم و زان پس نجویم کین
که چندین بلا خود نیرزد زمین

سرانجام هم جز به بالای خویش
نیابد کسی بهره از جای خویش

کس از ما نبینند جیحون به خواب
وز ایران نیابند زین روی آب

مگر با درود و سلام و پیام
دو کشور شود زین سخن شادکام

^{۹۰} . همان. ص ۴۵.

در این قرارداد که فردوسی به زیبایی ترسیم می‌کند مجموعه‌ای از مفاهیم جغرافیای سیاسی یکجا جمع شده است. این مفاهیم عبارتند از مرز، بوم، قرارداد مرزی، قرارداد عبور و مرور مرزی، نوع مرز که آبی است و به صورت دقیق تعیین شده و رودخانه خط مرزی و میانجی ایران و توران است، احترام به حقوق سرزمینی و قلمرو یکدیگر، تقبیح جنگ و زیاده خواهی و تمجید از صلح، بی اثر دانستن جنگ و در نهایت مفهوم کشور.

در بیت آخر منظور از دو کشور مردمان و حاکمان ایران و توران و دیگر مورد تعارض و ادعای همسایه نیست و دو کشور شادکام خواهند شد.

علاوه بر فردوسی در سایر آثار ادبی و نیز برخی آثار دیگر جغرافی نویسان، از کشور و تقسیم بندی هفت کشوری استفاده شده است. از آن جمله می‌توان به خاقانی، نظامی، جامی، عنصری، معزی، منوچهری اشاره کرد، حتی در دیوان حافظ هم به واژه‌ی کشور اشاره شده است.

در بندهش توضیح مختصری از کشور و هفت کشور ارائه شده است. ابوریحان بیرونی، در کتاب تحدید النهایات الاماکن لتصتیح مسافات المساکن از کشور و هفت کشور یاد می‌کند و اشاره‌ی او به سیاسی بودن این پدیده در دوران باستانی ایران است. جامی شاعر و نویسنده‌ی قرن نهم هجری قمری نیز به واژه و مفهوم کشور اشاره‌ی دقیقی دارد:

کشور آباد نگردد به دو شاه بشکند از دو سپهبد دو سپاه

در دوران پس از اسلام به جای واژه‌ی کشور، واژگان عربی «اقلیم»، «مملکت»، «ملک»، «بلد» و «دیار» دارد ادبیات سیاسی ایران شد. برای نمونه سعدی در گلستان واژه‌ی اقلیم را این گونه به کار می‌برد که «دو پادشاه در اقلیمی نگنجد». مجموعه‌ی این آثار و به ویژه شاهنامه‌ی فردوسی نشان می‌دهد که چگونه در ادبیات تاریخی ایران از کشور به عنوان یک پدیده‌ی سیاسی-جغرافیایی یاد می‌شود.^{۹۱}

^{۹۱}. همان. ص ۴۵.

کشور در مفهوم ایالت:

فردوسی در اثر خود هر سرزمین و بومی را که شاهی در آن تاج و گاه است کشور خطاب می‌کند. حتی اگر به شاهنشاه و کشور بزرگتری باج و خراج دهند. این مفهوم از آنجا سرچشمه می‌گیرد که ایران باستانی به صورت شاهنشاهی اداره و از ایالات تشکیل می‌شد. فردوسی با آگاهی از این مطلب هریک از این ایالات خراج گذار را کشور خطاب می‌کند و شاهنشاه را مهتر مهتران می‌خواند:

شهنشاه بر مهتران مهتر است ز کار آن گزیند کجا در خور است

زمانی که کیکاووس بر تخت شاهنشاهی می‌نشیند از تمام کشورش بزرگان و سران ایالات به دربار او می‌آیند تا پادشاهی او را تبریک بگویند و اطاعت خود را بیان کنند:

ز هر کشوری نامور مهتری که بر سر نهادی بلند اختری

به درگاه کاووس شاه آمدند وز آن سرکشیدن به راه آمدند

همه مهتران کهتر او شدند پرستنده و چاکر او شدند

و در بخش‌های دیگر برخی از ایالات ایران را با نام کشور خطاب می‌کند:

وزان سو که شد رستم گرد سوز سپارم بدو کشور نیمروز

این در حالی است که زال و رستم، که فرمانداران و حاکمان کشور نیمروزند ارادت و فرمانبرداری خود را به شاهنشاهان ایران نشان داده‌اند. در جریان اشغال ایران توسط اسکندر، وی نامه‌ای به همه‌ی سران ایالات شاهنشاهی ایران می‌نویسد و به آنان می‌گوید که ایران، همان است و تغییری حاصل نشده است. در واقع وی با احترام به نظام کشورداری شاهنشاهی هخامنشی و پذیرش آن، از

ایالات تابع می‌خواهد به وضعیت کنونی ادامه دهند و حتی باج و خراج خود را به اصطخر پایتخت
هخامنشیان بفرستند.^{۹۲}

در این بخش نیز فردوسی این ایالات خراج گذار را کشور خطاب می‌کند:

بدانید کامروز دارا منم	گر او شد نهان آشکارا منم
فزون است از آن نیکویی‌ها که بود	به تیمار رخ را نشاید شخود
همه مرگ را بیم شاه و سپاه	اگر دیر مانیم اگر چندگاه
بنه سوی شهر صطخر آورید	بپوید ما نیز فخر آورید
همان است ایران که بود از نخست	بباشید شادان دل و تندرست
نوشتند نامه به هر کشوری	به هر نامداری و هر مهتری

بررسی واژگان نزدیک به مفهوم کشور:

شهر، بوم، زمین و مرز واژگان پرکاربردند که هر یک دارای بار معنایی ویژه‌ی خود بوده و در اشاره
به سرزمین سیاسی به کار رفته‌اند. در این بخش سه مورد بررسی و واژه‌ی مرز به صورت جداگانه
مطالعه خواهد شد.

الف: شهر:

نزدیک‌ترین واژه به مفهوم کشور، شهر است، در شاهنامه به سه شکل کشور، ایالت و شهر به معنای
امروزین آن (اجتماع کثیری از مردمان در یک نقطه جغرافیایی) به کار رفته است و بیشترین کاربرد
شهر در مفهوم سوم آن است:^{۹۳}

^{۹۲} . همان. ص ۴۶.

^{۹۳} . همان، ۴۷.

یکی شهر بد شاه را شاهه نام

همه از در جشن و سور و خرام

بدان شهر بودش سرای نشست

همه شهر سرتاسر آزين ببست

شهر در مفهوم ایالت هم بارها استفاده شده است:

گه مازندران شهر ما باد یاد

همیشه بر و بومش آباد آباد

اما شهر زمانی دارای بار سیاسی-جغرافیایی می‌شود که در ترکیب با نام کشورها و سرزمین‌های سیاسی به کار رفته باشد:

پزشکان که از روم و هندو چین

چه از شهر یونان و ایران زمین

بانداخت در بیشه شهر چین

بلرزید از آن روی سرزمین

در مجموع می‌توان گفت مفهوم ایران‌شهر و شهر ایران در دوره‌ی ساسانیان واقعیت یافت و فردوسی با آگاهی، ۸۶ بار آن‌ها را به کار برده است.

ب: بوم:

واژه‌ی بوم در شاهنامه به معنای سطح زمینی است که حوزه‌ی فعالیت انسان است، با مفهوم وطن نزدیکی دارد. مجموعه‌ی شهرها، روستاها و اراضی اشغال شده را در بر می‌گیرد و ارتباط نزدیکی با زندگی و معیشت مردم دارد. کاربردهایی که فردوسی از بوم آورده با آبادانی و ویرانی همراه است. بنابراین بوم بار سیاسی کمرنگ تری داشته و تاکید آن بیشتر بر فعالیت و فضای اشغالی توسط انسان است. برای مثال «بوم ایران» به معنای سرزمینی است که انسان ایرانی در آن زندگی می‌کند و دارای کاربرد اجتماعی، عاطفی و تا حدودی سیاسی است. از این رو ترکیباتی همچون «آباد بوم» و یا «بوم ایران» در شاهنامه بسیار مشاهده می‌شود. «بوم و بر» و «برو بوم» هم در شاهنامه همان مفهوم بوم را می‌رسانند:^{۹۴}

به آباد و ویرانی اندر گذشت

همه بوم ایران سراسر بگشت

کزو شاد بد آن همه مرز و بوم

همان بون و بر کان مه آباد بود

ج: زمین:

زمین به مانند واژه‌ی شهر، هنگامی بار سیاسی-جغرافیایی خواهد گرفت که با نام سرزمین‌ها و کشورها ترکیب شود. برای مثال «ایران زمین» به معنای همه‌ی سرزمین‌های متعلق به ایرانیان است و ۱۰۵ بار در شاهنامه به کار رفته است. این مفهوم در دوره‌ی ساسانیان کاربرد پیدا کرد. فردوسی در داستان خسرو انوشیروان از زبان وی آزادگان را به تلاش برای آبادانی و حفظ سرزمین ایران، به عنوان ملاک موفقیت و عامل شناخت ایرانیان دعوت، و تاکید می‌کند که در صورت آسیب رسیدن به این مرز و بوم، ننگ و نفرین برای آن‌ها به بار خواهد آمد.^{۹۵}

^{۹۴} . همان، ۴۷.

^{۹۵} . همان، ۴۸.

به آزادگان گفت ننگ است این

که ویران بود بوم ایران زمین

نمانیم کین بوم ویران کنند

همی غارت از شهر ایران کنند

نخوانند بر ما کسی آفرین

چو ویران بود بوم ایران زمین

نتیجه آن که واژگان «شهر»، «بوم»، مفاهیمی سیاسی - سرزمینی هستند. اثر عظیم شاهنامه می تواند یک سند محکم در خصوص آشنایی ایرانیان با مفهوم «کشور» در دوران باستان و یا حداقل در دوران خود فردوسی باشد. طرح این مطلب در قرن چهارم هجری توسط فردوسی گواه آن است که ایرانیان قرن ها پیش از ورود مفهوم اروپایی کشور، با آن آشنایی دیرینه داشته اند. تلاش برای حفظ ثبات و امنیت در جغرافیای چهار راهی ایران در تمام دوران تاریخی مشهود است. بازیابی این مفاهیم باستانی و خلق حماسه های پرشور در جنگ های بی شمار، برای حراست و نگاهبانی از سرزمین و هویت ایرانی و برقراری امنیت، پاسخی به دوران پرافت و خیز حکومت و کشورداری در عصر فردوسی است.

نتیجه:

با بررسی انجام شده روشن گردید که شاهنامه روایتگر زندگی و شیوه‌ی اداره کشور توسط حاکمان مردم است و با دقت در متون و محتوای آن می‌توان به رابطه‌ی میان فرمانروایان حاکم در زمان‌های تاریخی مربوط به شاهنامه و فرمانبران آن جامعه پی برد. بنابراین شاهنامه به عنوان کتاب تاریخ جامعه‌ی سیاسی عهدکهن و باستان دربردارنده‌ی مفاهیم اصلی مربوط به علم حقوق عمومی می‌باشد که قابلیت استنتاج و استخراج را دارد. ما در این تحقیق کوشیده‌ایم این مهم را انجام دهیم. این پژوهش با دیدگاه‌های تحلیلی، توصیفی با بازخوانی دقیق شاهنامه‌ی فردوسی از نگاه حقوق عمومی به نتیجه رسید. در این پژوهش چیستی سیاست و حکومت و کیستی حاکم در جامعه‌ی ایرانی عهد کهن و عهد باستان روشن گردید و اینها از مفاهیم مرتبط با حقوق عمومی است. لذا می‌توان این تحقیق را تجلی حقوق عمومی در شاهنامه نامید.

منابع:

- ابدالی، مهرداد، تفرشی، محمد عیسی، بررسی قراردادهای نامشروع و مغایر نظم عمومی در حقوق فرانسه، انگلیس و ایران، مجله مدرس علوم انسانی، شماره ۳۷، ۱۳۸۳.
- اسلامی، روح الله، بهرامی، وحید، پدیدارشناسی سیاسی فره در اوستا و شاهنامه، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال دهم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۹۴.
- الماسی، نجادعلی، تعارض قوانین، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ هفتم، ۱۳۷۹.
- انصاری، شیخ مرتضی، المکاسب، نشر مطبوعات دینی، ۱۳۶۶.
- بشیریه، حسین، موانع توسعه‌ی سیاسی در ایران، مجله‌ی گام نو، ۱۳۸۰.
- بکراش، دیورا، ترجمه‌ی مهدی حقیقت‌خواه، تفتیش عقاید، گروه انتشاراتی ققنوس، ۱۳۸۳.
- پرهام، باقر، مبانی نقد سیاسی در ایران، نشر مرکز، ۱۳۷۳.
- حدادی، مهدی، مقایسه مفهوم و کارکرد نظم عمومی در نظام حقوق بین الملل با نظام های حقوقی ملی، فصلنامه حقوق خصوصی، سال هفتم، شماره شانزدهم، ۱۳۸۹.
- حسینی، سید علی، نظم عمومی و حاکمیت قانون در اسلام، انتشارات بوستان، ۱۳۸۶.
- خسروی، اشرف، پیوند خرد و اسطوره در شاهنامه، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱.
- خاکی دامغانی، احمد، رحمت‌الهی، حسین، مدنیان، غلامرضا، امکان با امتناع تبیین مفهوم نظم عمومی در حقوق، پژوهش‌های حقوق تطبیقی، ۱۳۹۰.
- راسخ، محمد، مبانی حقوق عمومی، نشرنی، ۱۳۹۱.
- رحمت‌اللهی، حسین، مشروعیت حکومت از دیدگاه اسلام و ماکس وبر، سال اول، شماره‌ی چهارم، پاییز ۱۳۸۲.
- رستگار، تصرفت‌الله، مشروعیت حکومت از دیدگاه فردوسی (کسب قدرت شاهان ایران باستان به روایت شاهنامه)، مجله‌ی آیین‌های میراث، ۱۳۸۴.
- رسولی، محمد، نگاهی نو به شاهنامه، انتشارات سمرقند، ۱۳۹۴.
- رسولی، محمد، مبانی حقوق عمومی در ایران کهن، نشر سمرقند، ۱۳۹۲.
- ضیا توانا، محمد حسن، کشور شناسی، گامی برای صلح در فرآیند جهانی شدن، مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ۱۳۸۳.
- طالع، هوشنگ، تاریخ ایران کهن، نشر سمرقند ۱۳۹۱.

- طوسی ، خواجه نظام الملک، سیر الملوک، تهران، علمی-فرهنگی، ۱۳۸۹.
- عباسی، بیژن، حقوق اداری، نشر دادگستر، ۱۳۸۹.
- طاهری عبدوند، آمنه، پاژ و ساو در شاهنامه، مجله‌ی نامه‌ی پارسی، شماره‌ی ۳، ۱۳۸۸.
- قاضی ، سید ابوالفضل، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، نشر میزان، ۱۳۸۳.
- قاضی، سید ابوالفضل، گفتارهایی در حقوق عمومی، نشر دادگستر، ۱۳۷۵.
- کاتوزیان، ناصر، مبانی حقوق عمومی، انتشارات میزان، چاپ سوم، زمستان ۱۳۸۶.
- کاتوزیان، ناصر، فلسفه حقوق، تهران، انتشارات شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۷.
- کاوندی کاتب، ابوالفضل، آیین شهریاری و روابط بین الملل در شاهنامه فردوسی پدیدآورده، اطلاعات سیاسی – اقتصادی، شماره ۲۹۳، پاییز ۱۳۹۲.
- کزازی، میر جلال الدین، نامه باستان، انتشارات سمت، ۱۳۹۰.
- کسرابی، محمد سالار، اندیشه‌ی سیاسی فردوسی، فصلنامه‌ی تخصصی علوم سیاسی، سال چهارم، شماره‌ی هفتم ۱۳۹۱.
- گرجی ازندیانی، علی اکبر، مبانی حقوق عمومی، انتشارات جنگل، چاپ چهارم، ۱۳۹۳.
- لاریجانی، محمد جواد اردشیر، مباحثی در مشروعیت و کارآمدی، تهران، سروش، ۱۳۷۳.
- مارتین، لاگلین، مبانی حقوق عمومی، ترجمه‌ی محمد راسخ، تهران، نشر نی، چاپ نخست، ۱۳۸۸.
- مجتهدزاده، پیروز و محمد رضا حافظ‌نیا، برابر سازی معانی واژگان جغرافیای سیاسی، فصلنامه‌ی بین المللی ژئوپلتیک، ۱۳۸۷.
- منشادی، مرتضی، بررسی چیستی سیاست و کیستی فرمانروا در شاهنامه، پژوهشنامه‌ی علوم سیاسی، تابستان ۱۳۹۱.
- منشادی، مرتضی، پیوند اسطوره و سیاست در شاهنامه تلاش برای بازتولید هویت ملی ایرانیان، فصلنامه‌ی مطالعات ملی، سال یازدهم، سال ۱۳۸۹.
- منصوریان، مصطفی، آشنایی با مفاهیم حقوق عمومی، دفتر مطالعات نظام سازی اسلامی، ۱۳۹۴.
- موسی زاده، رضا، حقوق اداری، نشر میزان، ۱۳۸۱.
- نصیری، حامد، نقش اشه در سامانندی و نظم دهی سیاسی کشور، مجله‌ی اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ۱۳۸۷.
- نفیسی، سعید، تاریخ تمدن ایران ساسانی، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۴.

- نولدکه ، تنودور ، حماسه‌ی ملی ایران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۹.
- نوین، پرویز ، اصول حقوق عمومی، حقوق اداری و دادرسی اداری تطبیقی ایران، فرانسه، انگلیس، انتشارات جنگل، ۱۳۹۰.
- مک ایور، مترجم: ابراهیم علی کنی، جامعه و حکومت، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۴.

منابع اینترنتی:

- پور تقی، هادی، تساوی حقوق اشخاص در برابر قانون، <http://www.tamin.ir/News/Item/7915/2/7915.html>
- صدری، محمود، فره ایزدی در شاهنامه‌ی فردوسی تنوکراسی یا دموکراسی، برگرفته از سایت www.fars.ir، تاریخ انتشار ۱۴ آبان ۱۳۹۰.
- فاضلی، قادر، خبرگزاری فارس. مصاحبه به مناسبت روز بزرگداشت فردوسی. تاریخ مصاحبه ۲۵. ۱۳۹۱/۲. شماره ی خیر. www.fars.ir. ۱۳۹۱۰۲۲۴۰۰۱۵۰۹
- جامعه‌شناسی سیاسی ماکس وبر و انواع اقتدار مشروع، برگرفته از سایت [www. Ensani.ir](http://www.Ensani.ir).